١٠٨٩٦

مجموعه ١٠٨٩٦

١- رساله عرفانی چشتیه
٢- در بیان سلسله طریقه
٣- رساله مراقبه
٤- شرح غزل های لب لباب
٥- صلوات نامه شیخ صدرالدین
٦- لمعه هفتم یا لمعه نهم
٧- رساله در بیان شناختن نفس
٨ جواهر [illegible] اسلام
٩- مثنوی دینی

فارسی

بسم الله الرحمن الرحیم

شد در عالم که بر تخت خلافت جا گرفت | بر سر ارواح انبیا و اولیا ماوا گرفت

اولین آن صدیق اکبر زان شرف مقبول حق | بر خلافت شد نشستن بی سخن

جانشینی دوم چو شد حضرت سلمان شد | کان سلمان اهل دین سالار مردان شد

چارمین قاسم که او نواسه صدیق بود | راه رسم علم حال اندر دلش تصدیق بود

پنجمین جعفر که بر نخل نبوت مثمر شد | کان شرع الهی از علم لدن معمور شد

ششمین آن بایزید سلطان العارفین | بر سر تخت حقیقت بود نجم جهان شد

هفتمین بوالحسن خرقانی آمد پیشوا | طالبان را از ره مردان رهنما

هشتمین بوالقاسم شد در خلافت جانشین | پیشوای دین شد اکثر مردان دین

نهمین است آن بوعلی فارمدی نکته دان | زانکه او در دین و لا سر آموخت علم راز دان

دهمین خواجه یوسف در طریق خواجگان | عارف دریای حقیقت او به بحر جسم جا

بعده خواجه عبدالخالق غجدوان شد راز دان | کامل آن اهل دین ... را المجد سر یکایک

بعده خواجه ... گشت او در ریوگری | نکته دان ... الشیخ العلیم ...

بعده خواجه محمود گشت در طریق خواجگان | در فغنوی کاملی ... گشت ... انجیر
و ...

بحده خواجه چرخی را منتی گشت در ... — علم باطن مینمود اندر مقام ختم جهان

بحده بابای سماسی در حقیقت جان ... — کاحضرت ... [illegible] داد از علم ...

بحده سید میر کلال گشت در طریق — فیض او بر سالکان گشت ... [illegible]

بحده نقشبند بهاء الدین گشت ساقی ... — کان هجوم عاشقان از خم ... [illegible]

بحده مولانا یعقوب گشت جانشین در ... — کار دان ... [illegible]

بحده خواجه عبید الله احرار گشت مجلس ... — در جمیع طالبان گشت ... [illegible]

بحده خواجه صوفی درویش ... آمد ... — ره یابی در میدان ... [illegible]

بحده خواجه صوفی زاهد ... — میکشد شوق ساقی ... [illegible]

بحده خواجه محمد آمد در طریق ... — ساقی جام شراب ... [illegible]

بحده خواجه باقی بالله گشت ... — ... [illegible]

بحده امام ربانی گشت شیخ ... — ... منمود از خم ... [illegible]

بحده خواجه آدم بانوری گشت ... — ... از جام ... [illegible]

بحده ... شهید لاهوری آمد ... — می پرستان ... [illegible]

بحده خواجه یار محمد گشت ... — گر مطاع علم ... [illegible]

بعده میان عبد الغفور پیر ما آنکه شیخ دهر میان سلطان از علم و دین پر ذوق و شوق

بعده میان برخوردار بر تخت جلال سیار شد بهر کرد حق او چنان در حق بر شریعت

بعده شاه سعید من بهر طریق رهبری جلوه گر آمد بریاضت ببیدرش و سروری

بعده شاه سعید بود در بند لاهور مشت معلم بود مسکین را از زخم باده میان در صبح

بعده میان عبد الحکیم آن شهباز پروا الی حیران بر سر شنه محروم تشنگان

بعده خواجه حافظ با برکت معنی لاهوری تا سالکان را داد سبقش او از علم معنوی

بعده میان نور محمد قندار آن بحر علم کشتی اهل طریق را لنگر شتی غنا

بعده میان نور محمد فاضل شهلاز بود بر مرید و بر دوالش جلوه یار غار بود

بعده حضرت خواجه ادریس قدس خانه خدا وصال وصل در خلوت شراعلی پر دلش یار چو

بعده میان عثمان قندار بیت آنکه طالب را سوی حضور حق میداد

بعده میان تاج محمد قندار بیت جون ارشاد بود ما بالبتی و هم حق سر جوش فردار بود

بعده میان محمد امان آن ذو معارف شیخ محب ان را المنعوت علم و معرفت بیان

بعده شاه انس سلطان آن جام محمد بر مرید هاد خشش رنجام می عاشقان بود

[illegible] حضرت بعد آن احمد ظریف نما

بعده شاه بن خواجه خرش با صدق یقین ما سبقش آنکه در وعده ولده خاص محمد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي وفقنا لتحصيل طريقة الوصول الى ذروة القبول

والصلوة والسلام على رسوله قدوة الفحول بدان ارشدك الله كه

سنت سنية الانام آيت مشهود و بجذبت محبت اكرم الى محمد آن

كه حصول قرب حضرت النبي و وصول بدرجه كماهيه بغير متابعت خير البشر

عليه افضل الصلوة واكمل التحيات صورت نميگيرد قال الله تعالى قل

ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله زيرا كه محبوب محبوب

محبوب است پس واجب آمد متابعت آن حضرت رسالت پناه صلى الله عليه

وسلم محبت او تعالى مربود بمتابعت آن حضرت صلى الله عليه وسلم

قولاً وعملاً وخلقاً واعتقاداً وحالاً وسراً چون مناسبت صوري كه

حقيقتاً صورت گرفته و متحقق گشت مناسبت معنوي روي مي آيد در مظهر

محبت النبی منکر ودعلی السعادة من المتابعت وصفت محبوب بشرف
متابعت حاصل گردد لذینجا ظاهر گشت چنانچه متابعت حضرت رسالت
پناه علیه من الصلوة اتمها ومن التحیات جمعها موجب قرب حضرت
حق است عدم او متابعت او صلی الله علیه وسلم موجب بعد و تولی ومصداق
این در حدیث جابر نیز آمده فمن اطاع محمدا فقد اطاع الله ومن عصی
محمدا فقد عصی الله ومحمد فرق بین الناس رواه البخاری بیت
محمد عربی کابروی هر دو سراست کسی که خاک درش نیست خاک بر سر او
پس طالب صادق را باید که جمیع ما نهاها النبی علیه من الصلوة اتمها
من التحیات اعمها حتی المکروهات عار نشناخته واعراض نموده
در اثر خیر البشر صلی الله علیه وسلم واهم شاهرشته هیچ دقیقه شریعت
فرو نگذاشته و نگذارد و سعی در رعایت زواید در ادای آن زده
تا فنا فی الرسول حاصل شود و بعد از فنا فی الرسول فیض از جناب

حق بتوسط روحانیت آن حضرت سر الله الاعظم مراد او را فراخواهد

رسید و بسوی قرب لبساط محمد خواهد کشید در حقیقت الحقایق است

فنا خود تاخته درین هنگام معرفت الله دست خواهد داد زیرا که فنا و لو را

در حقیقت محمد صلی الله علیه وسلم حاصل آمده مرا حقیقت محمدی جلاله دوست

او را معرفت مرا حقیقت خود حاصل است هر کسی را که بقدم او است دست نیز

حاصل این شرف جز محمدی را نباشد و بر او پوشیده نبود مرا جمیع حقایق

اسمای الهی از اسما حق شد مگر حقیقة محمدی و تا لوان او که مرایا او است اسم جلاله است

صلوة الله و سلامه علیه علی آله بس معرفت تجلی تام مرا حقیقه شد دست

مشعر است قول سیدنا علی رضی الله عنه من عرف نفسه

فقد عرف ربه هر که شناخت نفس خود را البته به تحقیق شناخت

رب خود را البته بدرستی که اسم جامع باشد و یا غیر او چون قرب حضرت

الهی مرجو طاعت بمتابعت حضرت رسالت پناه منزلت علی

عبدیت

صلی الله علیه وسلم از آن رفتم از وکلک بیان میکرد فصل طالب قرب
النبی را دو چیز از وصل الکائی را مقدم داشتن و چند چیز لازم است
اول تصحیح عقاید بر موافقت سلف صالح از اثبات واجب الوجود
با جمیع صفات کمال و اعتقاد کردن که قدیم است یعنی همیشه بوده است
و باقیست همیشه خواهد بود و او را مثل و مانند نیست لیس کمثله شیء
وهو السمیع البصیر العلیم و ذات پاک حضرت حق را
صفات کمال هرگز جدا نبود است او مخلوق نبوده صفات حق
تعالی حیات و علم و قدرت و ارادت و سمع و بصر و کلام است و
تکوین هفت صفات اولیه را از صفات ثبوتیه ذاتیه داشته
اند و بعضی صفت بقا را نیز از آن شمرده اند و در بیتی همه را
جمع کرده اند بیت حیات و علم قدرت ارادت بصر سمع و کلام
و انگه ارادت کلام و ابصار سمع مع القا اما ظاهر آن است که بقدر

الخ نسبت است چه مراد از نفی عدم مشابهت است وقضاء الحق لان ما ثبت
قدمه امتنع عدمه این حال عدمست بعد تجویز ممتنع قدم وانچه در متن عقاید مولانا
عمر نسفی واقع شد است الحی القادر العلیم السمیع البصیر
الشائی المرید پس تحقیق توهم مرا باید که مشیت و ارادت مترادف
شد دلیل آنکه چنین است واز دیگر کتب معتبره معلوم میگردد که ارادت
ومشیت یک اند وهذا المذهب عندنا فی حق الله تعالی اما در جانب بنده هر یک
جداگانه اند پس اگر گفت زید مر زن خود را اردت طلاقک و
طلاق نشود واگر گفت شئت طلاقک طلاق واقع شود زیرا که ارادت
مشتق است از ارادت شدن بمعنی طلب است و مشیت عبارتست پس
گویا که گفت اوجدت طلاقک وبدین لفظ طلاق واقع شود حاصل
آنکه مشیت بنده از ارادت تمام است که فعل وی هرگز تخلف
نمیکند وارادة مطلق میشود برنامه عزم است پس در جانب حق جل

سبحه

مجاز ارادت او را مراد است؛ در جانب عبد رامی نیند و اعتقاد
کردن که جمیع صفات کمال قدیم اند و کلام الله کرام نفسی قدیم
است و قایم بذات الله تعالی و لعل کلام نفسی است و اطلاق کلام
لفظی بر قران بطریق مجاز است تسمیه الدال باسم مدلول نزد بعضی
و نزد جمهور کلام مشترک است میان کلام لفظی و نفسی روایت
است از عمر رضی الله عنه گفتم در نفس خود کلامی را پس سبقت
برمن بآن کلام ابوبکر صدیق رضی الله عنه و گفته میشود در عرف
فلان در نفس وی سخن است قال الشاعر ان الکلام لفی
الفؤاد و انما جعل اللسان علی الفؤاد دلیلا از ما ذکر
ظاهر میشود که کلام نفسی قایم بذات است نه حروف و اصوات
و دلیل بر ثبوت کلام نفسی اجماع ائمه اعلام است و تواتر النقل

انبیاء علیهم السلام که بر ایشان وحی نازل شده در بیان احکام دین و

کلام او از جنس حروف و اصوات نیست بلکه صفتیست قدیم کالتخلیق و

الترزیق والانشاء والابداع تحت صفت تکوین قدیم است و متعلق

چنانکه علم قدیم است و بعضی معلومات علی ما دون گفته اند صفات

ذاتیه اینست که وصف کرده نشود الله بضد آنها کالحیوة والعلم والا

رادة والقدرة والسمع والبصر والکلام بدین اسلوب

اشکالی لازم می آید باسم غنی و مغنی علی انست که وصف کرده

شود بعضی آنها چنانکه تخلیق و احیا و امات و ارزاق و غیر آنها

که تعبیر از آنها بصفت تکوین کرده شود و عبارت است از اخراج شیء

بر تقدیر اراده و علم است مطلق فعل و ازین جهت اضافه

بسوی وعید کرده نمیشود که از الابرق قدره من تحول زوال

و امکان و جمیع صفات ذاتیه و فعلیه حضرت حق جلّ و علا جلاله قدیم اند
هو المذهب عند ما و در مذهب شافعی ها صفات فعلیه حادث اند و از لازم
می آید قدیم حوادث شدن رد کرده میشود بانکه مودی میشود بسوی آنکه
ذات قبل از حدوث آنها ناقص بود درین کار غرض صریح آنست و مولانا
علی القاری رضی الله عنه در شرح فقه اکبر فرموده که نزاع لفظی است
غرض اند از باب تدقیق و صفات و لکن لا هو و لا غیره اند یعنی نه
عین ذات اند بالبدیهیة و نه غیر ذات اند چه هر یک از آن؛
منفک از او نیستند چنانکه وصف از موصوف منفک نیست
اینها اثبات جز این نیست که قابل شده اند باین تکلیف از روی
جواب از آنچه گفته اند معتزله و زشت شود ذات بنفسها
- در کثرت قدما چه الثنا لیست گفته اند قدیم و ریست دیگر

ذات متعدد نیست و تعالی قدیم نیست بنا بر آنکه اگر صفات زائد
قدیم گفته شود لازم می‌آید تعدد قدما و این حرف باطل است در جواب ایشان
گفته میشود که ممنوع کثرت ذات قدیمه است و صفات لوازم واجب
الذات کالواجب است فلا محذور و دیگر اثبات نبوت انبیا علیهم الصلوة
والسلام عموماً و اثبات نبوت و رسالت محمدی علیه افضل الصلوة
واکمل التحیات خصوصاً و در حصر نبوت و دخل انبیا را آنانکه در حساب
کمی و زیادتی است نیفتند و لازم نمودن متابعت منزلت
رسالت پناه صلوة الله وعلیه وسلامه و علی آله که تمامی در اوامر
و نواهی حتی المباحات و مکروهات و تصدیق آنکه مخبر صادق
بآن خبر کرده از صفات حق و عذاب قبر مر کافران را
و بعضی عصاة مؤمنان را الا آنکه الله تعالی امداد تعذیب
شان نداده و سؤال منکر و نکیر حق است و آن هر دو فرشته

باشد که در قبر میبرانند و سؤال میکنند از بنده نبی باشد و یا ولی
مومن باشد یا کافر صغیر یا کبیر میگویند من ربک یعنی کیست پروردگار
تو و ما دینک چیست دین تو و من نبیک کیست نبی تو پس
میگوید بنده مومن ربی الله پروردگار من الله است و دین
اسلام دین من است و نبی من محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم
والبعث در قیامت برانگیخته شدن از قبور با جمیع اجزاء
اصلیه و اعاده روح بسوی بدنهای ایشان و وزن
اعمال بمیزان و آن عبارت از چیزی است که بآن معلوم
شده اند اندر آن کیفیت دو ثقل قدرتش و معتزله از وزن
اعمال منکر اند بنا بر آن که اعمال اعراض اند و وزن کردن
اعراض اند و وزن کردن اعراض ممکن نیست الخیال

که اعمال نزد خدای تعالی معلوم پس وزن کردن عبث است و جواب
نفس ان حدیث ان کتب الاعمال هی التی توزن پس اشکالی وارد
نیست و حوض کوثر قوله تعالی انا اعطیناک الکوثر و در حدیث
آمده است حوضی مسیرة شهر و زوایاه سواء و ماءه ابیض من
اللبن وریحه اطیب من المسک وکیزانه اکثر من نجوم السماء
من یشرب منها لا یظماء ابدا ای حوض من مسیرة یکماه است و
جانبهای او برابر است و آب او سفیدتر از شیر است و بوی
او خوشتر از مشک است کوزهای او اکثر از ستارهای آسمان
است هر که بنوشد از آن پس هرگز تشنه نشود و از احادیث
درین باب بسیار وارد شده است صراط پلیست دراز
کشیده شده بر متن جهنم باریک است از موی و تیزتر است

از شمشیر

شمشیر اهل جنت بر آن گذشت بجنت میروند و پای های کفار
فجار و اهل نار میلغزند و اکثر معتزله از آن منکر اند و جنت و
دوزخ و آن هر دو اهل موجود اند و دلیل بر وجود آنها قصه حضرت
آدم و حوا است صلوات الله علی نبینا و علیهما و غیر آن آیات بسیار است
قال الله تعالی اعدت للمتقین و اعدت للکافرین و
باقی مانند و نابود نا آخرت با فنا نشوند با اهل و لحظه هلاک آن را جایز داشته
اند برای تحقیق قوله تعالی کل شیء هالک الا وجهه و مومنان
بشوی گناه همیشه داخل دوزخ نباشند و رویة الله تعالی در
آخرت و آن کشف شدن ذات حق تعالی است بر مومنان
از انس و ملک و جن میبینند همه ایشان حضرت حق را بچشمان
ظاهری بی کیفیت و جهت و غیر این خبرهای مذکور که منقول صحیح ثابت
شده اند ششم اجتناب از کبار و ندامت از صغار یعنی

گفته اند که کبایر نه اند وان بروایت ابن عمر رضی الله عنهما یکم شرک
دوم قتل نفس بغیر حق واجب شده قصاص نباشد سیوم بد گفتن
مرزن خود را عفیفه این عفیفه از فعل زنا چهارم زنا پنجم گریزا
از جنگ کفار ششم سحر هفتم خوردن مال یتیم هشتم رنجانیدن
مادر و پدر نهم الحاد در حرام ای میل کردن از حق سوی باطل
در زیاده کرده است حضرت علی رضی الله عنه سرقه و شراب خمر را
زیاده کرده است ابوهریره رضی الله عنه خوردن ربا را در قوت
القلوب آورده است کبایر هفده اند چهار در دل بوجود می آیند و
شرک بالله و مداومت بر گناه و نا امیدی از رحمت حق تعالی و
ناترسیدن از غضب حق تعالی و چهار از زبان بوجود میاید و
شهادت از دروغ بد گفتن مرزن را عفیفه از فعل زنا و سوگند و
کردن بدروغ و سحر و سه از شکم بوجود میاید آشامیدن شراب

و خوردن

وخوردن مال یتیم بظلم وخوردن ربا وحال آنکه او میداند و

دد در فرج بوجود میاید وزنا ولواطت وخود از دست بوجود میاید

آن فسق وشر قدست ویکا دریای ها بوجود میاید آن گریختن است

از جنگ کفار ویکی لندد دست ویکی از تمامه بدان بوجود میاید وآن رنجانیدن

مادر وپدر است وحق آنست که یکی ازین گناه مرتکب آن از شنایندن

آنرا نرخ است وعذاب شدید در قرآن وحدیث اصح ومعروف نزد

آنهمه حدیث با نام امید شده باشد مرتکب او کافر چنانچه در حدیث آمده

من ترک الصلوة متعمدا فقد کفر ودر حدیث دیگر آمده و

فرق بيننا وبين المشركين الصلوة فمن ترکها فقد کفر

با مرتکب آن حد جایز داشته باشد چنانچه زنا وشرقه وقطع طریق

وشراب وخمر با شراد مساوی باشد اکثر از مذکورات در بدیهیه عقل

پس از جمله آن ما شرک بالله در عبادت باشد وبا ارتکاب

در رزق و شفاء و غیر آن ها و از آن جمله اشارت کرده در قول خدا

ایاک نعبد و ایاک نستعین را از جمله آنها از نیکه تصدیق

ظاهر است ای غیب گویان که خبر کند از کوائن و از جمله آن ها به شب

پیغمبر آن است صلی الله علیه و سلم و سب قرآن و ملائکه و انکار از ان

ها و همه شمرا کردن است بران ها و همچنین کبیره است از کبار انکار ضروریات

دین و از جمله آن ها ترک نماز و روزه و حج و زکوة است از جمله آن ها

بنقل آوردن شخصی موجب حق شرعی و کشتن اولاد آدمی نفس بود

را از جمله آن ها زنا و لواطت و آشامیدن شراب و سرقه و قطع طریق

و غصب و غلول و شهادت زور و سوگند بدروغ و بد گفتن عفیفه

و خوردن مال یتیم و رنجانیدن مادر و پدر و قطع رحم و الطیبه و

کیل و وزن بای راگران است از جنگ کفار و دروغ گفتن بر رسول

کریم صلی الله علیه و سلم رشوت شنیدن در حکم و نکاح و محارم و

و قبا ما ابین زنان و مردان و شکایت نزد سلطان تا مال شخصی بظلم
ستانند و او را بقتل رسانند و ترک هجرت از دار کفر بدار اسلام و دو
ستی داشتن با کفار قمار بازی و سایر دین مذکور است و آنچه
مثل اینها یافته شود همه گناهای کبایر اند و صغیره آنست که منسوب
شرع امری از دو بوجود آید یا نهی شارع در ان بوجود آمده باشد و
یا طریقه ماثوره را در دین فرو گذارد و مرتکب کبیره غیر از شرک
بالله و مانند آن مومن را از ایمان بیرون نمیکند جهت انکه اعتقاد اینکه
که حقیقت ایمان است و خلد جنت مرمنزله را و حق تعالی بکرم
عمیم و لطف جسیم از شرک جمیع گناهان صغیره خواهد آمرزید
و بعضی را که خواسته باشد هلاکت شان بعذاب بسبب گناه
صغیره خواهد داد چهارم ارکان اسلام را بجا آوردن و آن طاعتها
طاعتهاست با رعایت فرائض و سنتها و آداب خشوع گذاردن

بارعایت فرایض و سنن و مستحبات و روزه ماه رمضان و داشتن
و زکوة مال و دادن و حج خانه کعبه کردن بارعایت انچه فعلاً و قولاً
از ان سالار انبیا صلی الله علیه و سلم ماثور شده است پنجم در معاش
نظر کردن الا حلال و شرب و لباس و وجه حلال و طعام بوجه و
سوات و صحبت و غیر ذالک در منزل از نکاح و ملک و ولاد و حما
معاملات از بیع و شرا و هبه اجاره ششم اذکارها ماثوره این ها
جمیع الاوقات من الصبح و لما در وقت خواب و تهذیب اخلاق
حمیده اجتناب از زیاده غضب و حسد و حرص و مواظبه بر تلاوت
قران و ذکر اخرت و ملازمت بر مجالس علم و حلقها ذکر و مشایخ
و غیر ذالک از اداب چون بدین اداب مؤدب گشت و
جوارح را بدین مشغول ساخت برای شغل باطن آماده شده
و مهیا گشت بیت جاوبها علم و ادب باشی که در مجلس شاه

۱۰

ہر کہ را نسبت ادب لائق صحبت بود پس جائز است مشغول گشتن بصحبت باطنی و تحصیل تجلیات ذاتیۂ دوامیۂ بصورت سلبی ذات متوجہ گشتن فصل غرض از شغل باطنی تحصیل نسبت است و مواظبت و مداومت بران و استغراق در آن نسبت تا نفس بکدورات نسخہ محکم کسب کردہ ولقد ائمت خود شاذ باید دانست تحصیل نسبت برین اشغال باطنی نسبت لہذا مشائخ کرام رحمہم اللہ تعالی فرمودہ اند الطریق الی اللہ بعدد انفاس المخلوقات صحابہ و بعض تابعین را رضوان اللہ تعالی علیہم اجمعین تحصیل نسبت و تسکیب دوقار الطرق آخر نیز دست داده است بعضی را بمواظبت صلوة ولشیات در خلوة وجلوة بخضوع وخشوع وبعضی را بمداومت بر طهارت و ذکر کردن و یاد نمودن الذات وبعضی بمداومت بر تلاوت قرآن و

زند پیروان دستماع سخنان واعظان و بعضی را بهمو انطبت بر
ذکر و فکر بهمین سعنی مستوا تر است از سید نا علیه افضل الصلوة
واکمل التحیات بعضی را النسبت بت عشق دست میدهد
و بعضی را النسبت بت و بعضی نسبت کم کنر النفس و زندد
بنزرین از خلوط النفسانیه وغیره ذالک چون مشاهده نموده نبوی
او تعالی و اورا اطوار الوان بسیار است بطوریکه حضور طالبان
روی نماید پس ازین جمله لطریق است که حصول نسبت دران ها
صورت میگیرد یکی این طریق اقربیست برای تحصیل نسبت ازین
جا معلوم شده که شاید تحقیق اختیار مشایخ این طریقه علیه را برای
تحصیل نسبت هر چند بر طریقه دیگر نیز دست میدهد فصل نزد
اهل طریق انتساب مریدان بمشایخ سه طریق است یکی بخرقه دوم
دوم بر تلقین سیوم بصحبت یعنی انتساب بخرقه النست چنانکه

چنانکه

صفات را عراض دانند و اعراض لباسهاي را جرم انند صورتها نيز كه نا
معاني دانند چنانكه ظهور ذات جز بصفات و اعراض صورت نمي بندد
در عين ظهور معاني جز در كسوت صورت تمام نشود پس چون ربط
را لازمان شيخ و مريد ثابت مي دانند چند قابل آن ميگردد كه
صفت ذاتيه و معاني از شيخ بسوي مريد سرايت كردن گيرد پس
در حاليكه شيخ بمعني و صفتي پسنديده متلبس شد در مريد
قابليت تلبس بآن صفت معني مشاهده كند چاره كه دين منظم
بر تن شيخ است و آنرا بترك و بهمين حال و صفت و معني با آن جامه
پوشيده است و مريد ميپوشند بدين معني و صفت و حالت لوا شتند
آن صورت تمام و كمال بمريد نقل شدن آيد كند كه ظهور معني تمام
بود اشتراط صورت تمام مي باشد و معني انتساب مريد بتلقين
ديگر آنست كه حكم نفس و طبيعت و ظلمت و كدورت ايشان

در مبادی ارادت اطلاع بر باطن مستوری میباشد بسبب غلبه ظلمت و
طبیعت او در اصل بعالم نورانیت نمیرسد بلکه از آن عالم راجع میگردد
واما چون صفات نورانیت از روحانیت بر شیخ غالب است و جمیع اجزای او را
بجانب است بواسطه تلقین شیخ نورانیت و صفا و باطن شیخ دلیل او
بقلب مرید سرایت میکند موجب تنویر باطن و صفای او میگردد و
اثر نورانیت و تمام بدن او سرایت میکند و معنی انتساب بصحبت
اینست که مرید بصحبت صاحب حالتی مشرف گردد و در خدمت او
مشرف بوده باشد بشرف صحبت آن بزرگوار که پیر شده در باطن یکنوع
و بباطن آن مرید سرایت میکند و حلاوت شکور باطنی میابد و صحبت
مردان تاثیر تمام است نمیشد آدمی بصحبت دواب با وجود عدم مجالست
متاثر میگردد پس آدمی از جنس مجالست چگونه متاثر گردد فصل
در انتساب به مشایخ اکثر علما و محدثین را اتفاق است اکثر مریدی

بیعت نمیکنند

رفته اند که نسبت تلقین که متعارفست مابین صوفیه اصح اند از وجه
نسبت تلقین ایشان از حسن بحدیثیکه باو نسبت میکنند
بحضرت علی رضی الله تعالی عنه نزد ایشان ثابت نگشته همچنین
نسبت خرقه متعارفه مثل نسبت بوی ولیس فیها که لبس حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بدادن خرقه امر کرده حضرت عمر
رض و حضرت علی رض باویس قرنی سپردند و آن نسبت خرقه
بعضی گویند که حسن بصری پوشانیده است چون استماع حسن از علی رض
نزد ایشان ثابت نیست پس پوشیدن خرقه بجا متحقق گردد لیکن بعضی از
ایشان چون حافظ السیوطی و حافظ ضیاء الدین جمعی آخر فرموده اند
که استماع حسن بصری رض از حضرت علی کرم الله وجهه ثابت گشته
و بعضی در تحقیق این معنی نوشته اند که حسن بصری رحمة الله علیه در
سال دوم از خلافت حضرت عمر رضی الله عنه بتحقیق متولد گشته

و در زمان ذکر دو حسن بصری در یوم دار که حضرت شهید بود چهارده ساله بود
که بنماز گذاریدن مامور گشته بود پس حضرت عثمان رضی الله عنه نماز میگذارد از
و حضرت علی کرم الله وجهه در کوفه بود دیگر بعد از شهید شدن حضرت
عثمان که در مدینه منوره پس جدا از شنیدن حسن بصری مر از حضرت
علی کرم الله وجهه منکر میشود بود حال آنکه از صلوة خمسه از حین تمیز
تا زمان بلوغ چهارده سال دیگر بعلی کرم الله وجهه جمع میشد و تحقیق حضرت
علی رضی الله عنه بر زیارت امهات المومنین میآمد و از جمله آن
ام سلمه است رضی الله عنها و حسن بصری و مادر او در خانه ام سلمه بود
و از حسن بصری حدیث وارد شده است آنچه دلالت دارد بر سماع
و از حضرت علی کرم الله وجهه روایت کرده شده است از مزینا در طریق
الی النعیم بتحقیق یونس بن عبید الله گفت مر حسن را ابو سعید که
تو میگویی چنین و چنان که میگوید گفت پدر او از آدم بریده است

نه بنده

چیزی که بر کسی از من نرسیده بود گفت رسول خدا صلی الله علیه

وسلم مگوئید و تو او را دریافته بود و ندیده مرا از آن چیز پیش از تو

اگر او ترا نزد من منزلتی و عزتی بودی چیز نمی کرد دست من در خانه ام

چنانچه می بینی هر چیزی که بشنوی از من میگویم از گفت رسول خدا

صلی الله علیه وسلم است پس آن روایت من باشد از آن حضرت مگر این

آنکه نمیتوانم که نام علی کرم الله وجهه بر زبان رانم و نام او بگیرم در شرح

مواهب محمد زرقانی از حافظ السیوطی رحمة الله علیه آورده است

بروایت حسن البصری از علی کرم الله وجهه در احادیث اند ذکر کرده است

که گفت المزی که بود حسن الیوم بر بیع چهارده ساله دیده علی را

در مدینه منوره گفت دیدم از شهر او بیعت کرد علی رض

را بعد از آن برآمد سوی کوفه و بصره بود لذا الحسن با علی [illegible]

نشد انتهی کلام هم از کلمات مذکوره ما این میگردد که شو...

انتساب خرقه صورت پذیر نمیگردد چه جمیع شد لهذا بعضی رضی عنه

محمل است نزد بعضی و در انتساب خرقه چیزی ساخته اندست و

لیس ثبوت او صحیح نیست همچنان نسبت تلقین ذکر نیز حدیث

نزد مشایخ یافته شده است و گفته اند جاء علی رضی الله عنه الی النبی

صلی الله علیه وسلم فقال یا رسول الله اقرب الطریق الی الله

تعالی و افضلها عند الله واسهلها العبادة فقال رسول

الله صلی الله علیه وسلم علیک بملازمة الذکر فی الخلوة فقال

علی کیف اذکر الله یا رسول الله فقال غمض عینیک واسمع

منی ثلاث مرات قال النبی علیه السلام قال لا اله الا الله

ثلاث مرات وعلی یسمع ثم لقنت علی کرم الله وجهه و

الحسن البصری هکذا حتی وصل الینا این حدیث نزد

علماء محدثین بنابر قواعد ایشان حدیث غریب است در غایت

ضعف

غریبت و منقطع شده است انقطاع حق اللّه است که انتساب صحبت بلا شک

در سب باتباع ائمه دین از علما محدثین و مشایخ راه یقین بر منهج ثبوت

آمده است چون وصله غوث الثقلین رضی الله عنه ابا بکر صدیق رضی الله عنه

بطریق امام جعفر صادق که از جد مادری او قاسم ابن محمد بن ابو بکر رضی

بطریق سلمان فارسی رضه بطریق روحانیه از زاهد ابو الوفاء لکردی

عن ابی محمد شنبکی و بعض کرم الله وجهه از طریق ائمه اثنا عشر ان طریق

جنبه لطافت سلسلة الذهب مسمای است و از امام حسن بصری از طریق

حافظ دانسته انس خادم رسول الله صلعم بلا ریب شعبه العمر بن عباس

رضه از طریق ابی الخطاب رضه و از طریقه اویس بن [illegible] الکوفی

[illegible] ابی علی [illegible] بن [illegible] شیخ عبید الله بن مسعود [illegible]

فضیل بن عیاض [illegible] عمر بن الخطاب رضه از طریق اویس [illegible] از

خلف در صحبت او میان همه صحیح و [illegible] در طریق [illegible] ما بین مشایخ [illegible]

درین زمان بعزالشان دیگر بسیار اند رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
واما تلقیان ذکر متعارف و لباس خرقه متعارف بزعم این فقیر بلکه
بنهایت غرابت است امتحان مشایخ کرام است رضی الله تعالی عنهم و خالی از نفع
نیست و بعضی الحال آنست و گفته نشود که بدعت بود کل بدعة ضلالة
زیرا بدعت گاهی مباح میباشد مثل استعمال مناخل و مواظبت بر خوردن
گندم و سیری از و ترک داولی است و گاهی مستحب میباشد چون بنا
کردن منارها و تدریس و تصنیف کتابها بلکه واجب شود مثل این
نظم دلایل برای رد شبه ملاحده و مانند آن پس این قسم غیر امور
منهیه و از آن شایع در آنها دلالت و اشارت یافته شده است
چه این همه برای مددگاری دین بوجوه وارد شده اند پس از کار
و اشتغال متعارفه مابین صوفیه کرام نیز از این قبیل اند چه ادعای
بحضور دل و نفی تعلق او با خلاق حمیده مطلوب است از ذکر
و اشتغال موجب حصول نسبت حضور و انکسار نفس اند

هرچند بطریق دیگر این نسبت نیز صورت میگیرد اما فضل حبیب
و دولت که صحبت او کارخ بعد و لفظ او منافی است الّا آنست که نسبت او بوجه
او معنی للدوام بجذب محبوب صورت گرفته باشد و ظاهر و باطن او را
شاغل نباشد و لا عکسه چه اول سالک مجذوبست و ثانی مجذوب
الحال است و صاحب کمال مرتبه تکمیل مخصوص بثانی است که در مقام
عبدالیت نزول نموده باشد بهمین مرتبه دعوت خلق است و نازل
درین مرتبه کامل مکمل است و درین حدیث انّ هذا العلم دینٌ
فانظروا عمن تأخذون دینکم اشارتست بانچه گفته ایم
درین مرتبه در اصطلاح ایشان مسمی بمرتبه قلب است استفاده افاده
باین مرتبه مربوط است و فواید و تاثیر باین رتبه احکام شرعیه لذا امور منهیه و درین
جا صورت میگیرند اگر همچنین صاحب دولتی میسر شد صحبت او کبری
است صحبت روشن ضمیران کور را بینا کند اختلاط چشم عینک
را حروف امور کرد و فضل بیان اینچنین صاحب دولت را باید

و استفاده را باید بدست آید مرید را باید که رشته اختیار خود

سپارد و خود را ما بین یدیه مثل میت بی اختیار و مثل معامله

صحابه رضی الله عنهم علیهم اجمعین با رسول اکرم صلی الله علیه وسلم

با او در کار دارد چه او بعینه منصب نایب مناب برحق و خلیفه مطلق

شرع و قرآن است علیه الصلوة والسلام با وی شیوه صدیقان پیش گیرد

فرق علاوه از و طلب ننماید و در حضور او سخن بلند نگوید و در

جانب او پا دراز کند و در مر استخاره در انجانب مشغول نشوند و کمال

خود رضا داده اند و از دیگر را بهتر ندانند و قصد اشتغال دارد از شیخ

دیگر نکنید مگر بشرط عدم حصول نسبت توجه با موارده و غیبه منقطع و

ولد یا نهادن بر مقیا او و جامه و احتراز کند و در غیبت و حضور

خدا او نیز در هر حال رابطه قلبی مشغول نگردد دیگر با ذل او و نام

او با ب بر زبان راند جمیع احوال از خبر ایشان باشد و هر واقعه که برد

رو نماید از بشنوند و هر چه در واقعات بشارات بینند اگر چه از شیخ دیگر

باشد

باشد از پیر خود دانند چه برای تجربه مریدان لطیفه پیران بقدرت
ایزدی بصورت شخصی بر ایشان ظاهر میگردد و برای امتحان
شان چیزی از مع نفع و ضرر باید که باعتقاد جازم از پیر خود دانند
وغیر ذالک در امور دیگر فصل صحبت و تادیب و تعلیم فقیر اداب
طریقه و سلوک متصل بحضرت رسول کریم علیه افضل الصلوة
واکمل التحیات بسند صحیح مشهور متصل هر چند ان آداب
و اشتغال باطنی نهین بنانند در طریقه علیه قلندریه بحضرت
قطب الاقطاب محمد مسعود پشاوری قدس الله سره میپیوند
د و فقیر میرسد و ایشان بغوث اکمل محمد سعید لاهوری و ایشان
را بعالم ربانی سید محمود بن سید محمد علی شیخانی دشامی و ایشان
را بعالم حضرت سید شرف الدین والیشان را بحضرت شیخ جلال الدین و
ایشان را حضرت شیخ شهاب الدین احمد و ایشان را بپیر دستگیر

خود شیخ جمال الدین وایشان را عم خود شیخ شمس الدین قاسم

وایشان را عم خود شیخ عبد الله بواسطه وایشان را والد خود

شیخ شهاب الدین وایشان را والد خود شیخ بدر الدین حسن

وایشان را والد شیخ علاء الدین وایشان را والد خود شیخ شرف

الدین یحیی وایشان را والد خود قاضی القضاة عماد الدین ابی صالح

نصر وایشان را والد خود شیخ عبد الرزاق وایشان را القدوة الی

رشید نا و امامنا و الینا الی جناب الله والد خود محبت الحق علی

الخلایق ابی محمد بن محی الدین شیخ عبد القادر جیلانی قدس الله

سره و نور مرقده ثم البغدادی تاریخ تولد ایشان ۴۷۱

بود و تاریخ وفات ایشان ۵۶۱ بود وایشان را ابا بکر الحافظ

محفوظ الکو ایشان را القاضی ابی الیعلی وایشان را

بمولانا حسن ابن حامد وایشان را بمولانا ابو بکر عبد العزیز

شیخ ... ...

و ایشان را امولانا احمد بن محمد بن حنبل و ایشان را ابو سفیان بن عیینه
و ایشان را عمر دینار و ایشان را عمر بن عباس و ایشان را رسول الله الاعظم محمد ما
مولانا محمد و آله افضل الصلوة و اکمل التحیات حضرت غوث الثقلین را
وسیله آخر نسبت اصالت برسول کریم صلی الله علیه وسلم بطریق دیگر نسبت
حضرت غوث را قدس الله سره باپدر او فاش لکن ایشان را بابا عمی
شبلی و ایشان را بابا بکر ابو الربیع و ایشان را برو جانب ابوبکر صدیق
این نسبت ایشان را ابا بو بکر صدیق رضی چنین نسبت لعویس قرنی نسبت برسول
اکرم علیه الصلوة و السلام و حضرت غوث الثقلین را و صلاً اخریست
بطریق شیخ جنید بغدادی قدس الله سره حضرت غوث را الشیخ ابو سعید
المبارک بن علی بن الحسین جنید بغدادی المخرمی بکرای
مهلا مشهور مشهور است شود مخرم آن محله است در بغداد و نازل شده
بود ند در ان بعضی بغداد لاد مخرم پس نسبت محله باشان کردند

کذا ذکره المذکور کما فی ملفات الحافظ ابن رجب الحنبلی و ایشان
را از شیخ الاسلام ابو الحسن علی بن احمد بن یوسف الدین
القرشی و ایشان از ابو سعید المبارک محمد بن عبد الله الطرسوسی
و ایشان را از ابو الفضل عبد الواحد بن الشیخ عبد العزیز بن الحارث
التمیمی و ایشان را از والد خود عبد العزیز بن حارث التمیمی و ایشان را
از ابو بکر محمد بن الخلف بن محمد را ایشان و وفات ایشان سنه ۳۹۴ اربع
و تسعین و ثلثمایه بود و عمر ایشان هشتاد و هفت بود و ایشان را
از سید الطائفه ابو القاسم جنید بن محمد الجنید القواریری پدرش نهاوندی
ای آبگینه فروش یعنی زجاج مردش بودند و خود را بدین سبب بدان نسب
میگفتند که اصل او از نهاوند است و مولد و منشاء او عراق
است و وفات او در بغداد بوده در سنه ۲۹۷ و تسعین و

مائتین

و ماتین و ایشان را اجال خود شیخ ابو الحسن سری بن المغلس سقطی المتوفی
بغداد سنه ۲۵۳ ایشان در سنه و ماتین خال شیخ طایفه را وصلا بعمر بن
الخطاب و علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنهما از طریق ادریس قرنی
و خال آخر نسبت ابعبد الله بن مسعود از طریق فضیل بن عیاض و ... بلکی
از ین جهت طریقه قادریه متصله الطرفین از انجهت طبقه نیز شد خال شیخ
طایفه را شیخ ابی المحفوظ معروف این فرد کرخی نسبت و وفات ایشان در
بغداد در سنه مایتین و ایشان را السیدنا علی الرضا بن موسی الکاظم
و ایشان در مدینه بود در سنه یکصد و چهل و هشت و بعضی بنا یک بوده
نسب گفته اند و وفات در طوس نسبت بود در سنه ۲۰۳ و ایشان را به پدر خود
سیدنا موسی الکاظم و ایشان را به پدر خود سیدنا امام جعفر الصادق
و ایشان را به پدر خود سیدنا امام زین العابدین و ایشان را به پدر
خود امام حسین بن علی رضی الله عنه و ایشان را به پدر خود سیدنا

علی کرم الله وجهه و ایشان از سید المرسلین و خاتم النبیین و برگزیده الانبیا
و المرسلین سید ما و مولانا محمد افضل الصلوة و اکمل التحیات و
شیخ معروف کرخی را صحبت با حضرت شیخ ابی سلیمان داود بن نصیر
الطائی الکوفی و حضرت امام ابو حنیفه و ایشان را به حبیب العجمی بن محمد العجمی و
او از اهل دنیا بود در بصره از طبقه سادسه است و از کبار تبع تابعین است و ایشان را
به سید التابعین حسن البصری و ایشان را به علی بن ابی طالب رضی
و ایشان را به حضرت رسالت پناه منزلت سید ما و مولانا محمد صلوة الله و
سلامه علیه و علی آله و حضرت امام جعفر صادق را رضی و صحبت با جد مادری
خود قاسم بن ابو بکر صدیق رضی و صحبت با حضرت ... و از کبار فقها
سبعه است از تابعین که در مدینه منوره بوده اند و آن حضرت اکمل التحیات
ایشان را ابو ... رضی الله عنه بوده در علم ظاهر و باطن و ایشان را سلمان
فارسی و ایشان را ابو ... و شرف صحبت با خاتم النبیین نسبت و
تادیب و تعلیم و صحبت با ابی بکر صدیق رضی و ایشان را بحبیب رب العالمین

صلوٰة اللّٰه الی یوم الدین و نسبت من برکاتهم تا این ذکر و خرقه فقیر
نیز بدین طریقه بمشایخ نهست افاض اللّٰه علینا من برکاتهم آمین یا رب
العالمین فصل چون خواهد که در صحبت صاحب کرامات در آمده بیعت پیر و مرشد
باید و نسبت داده تحصیل نماید اول استخاره کند تکرار کند بهفت کرت
بدین ترتیب اول چهار رکعت نماز گذارد و در هر رکعت اول بعد از فاتحه
بخواند و ربک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة سبحان
اللّٰه و تعالی عما یشرکون و ربک یعلم ما تکن صدورهم و ما یعلنون
و هو اللّٰه لا اله الا هو له الحمد فی الاولی و الاخرة و له الحکم
و الیه ترجعون و در رکعت دوم بعد از فاتحه و ما کان لمؤمن و لا مؤمنة
اذا قضی اللّٰه و رسوله امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم و من یعص
اللّٰه و رسوله فقد ضل ضلالا مبینا و در روایتی در رکعت اول بعد
از فاتحه قل یا ایها الکافرون و در رکعت دوم بعد از فاتحه قل هو اللّٰه
احد بعد از سلام این دعا بخواند اللهم انی استخیرک بعلمک

و انت تعلم برکت جل عزک بما استلک من فضلک العظیم

فانک تقدر و لا اقدر و تعلم و لا اعلم و انت علام الغیوب اللهم

ان کنت تعلم ان هذا الامر خیر لی فی دینی و معاشی و عاقبة

امری فاقدره و یسره لی ثم بارک لی فیه و ان کنت تعلم ان هذا الا

شر لی دینی و معاشی و عاقبة امری فاصرفه عنی و اصرفنی عنه

و اقدر لی الخیر حیث کان ثم ارضنی به بجا هی ان هذا الامر

مقصود و ذکر کند و مستحب است افتتاح دعا و ختم بالحمد لله و درود

بر نبی صلوة الله علیه و سلم بعد از ان هرچه در دل او قرار یابد بمقتضای آن

عمل کند چون بصدق ارادت همه جانب استخارت اختیار نماید و آن

ما سیه الت ابا ید کردن بعد بیعت و حفظ تا شور از الحـ سیر و صحبت

این است اول خطبه مشغول بخوانند آن این است الحمد لله و نحمده

و نستعینه و نستغفره و نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات

اعمالنا من یهدی الله فلا مضل له و من یضلله فلا هادی

نی

له و اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و
رسوله صلی الله علیه سلم بعد از آن او را ایمان اجمالی تلقین کند و
او بگوید امنت بالله و بما جاء من عند الله علی مراد الله امنت برسول
الله و بما جاء من عند رسول الله علی مراد الله صلی الله علیه و سلم
و تبرأت من جمیع الادیان و جمیع الادیان و اسلمت الان و
اقول اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و
رسوله از آن بگوید بایعت برسول الله صلی الله علیه و سلم و بواسطه
خلفاء علی خمس شهادة ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول
الله و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة و صوم رمضان و حج البیت الله
ان استطعت الیه سبیلا بعد از آن بگوید بگو بایعت رسول
الله صلی الله علیه و سلم بواسطه خلفاء الراشدین علی ان لا اشرک
بالله شیئا و لا اسرق و لا ازنی و لا اقتل و لا اتی ببهتان
افتریه بین یدی و ارجلی و لا اعصیه فی معروف بعد از آن

بشنو این دو آیت بخواند یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وابتغوا
الیه الوسیلة وجاهدوا فی سبیل الله لعلکم تفلحون ان الذین
یبایعونک انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم فمن نکث
فانما ینکث علی نفسه ومن اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما
بعد ازان برای انفس تو بگریستن حاضران دعا کنند و بگوید بارک الله
تعالی ولکم و نفعنا و ایاکم و با کسی ندارد اگر بعد تلقین بگوید فلانه
طریقه اختیار نمودی مرید گوید اختیار نمودم الحمد لله رب العالمین
فصل چون خواجه مرید را تلقین کند در طریقه علیه قادریه او را
مربع سازد و چهار زانو بنشاند و نشستن بدین نشستن
منزلت است در سنن ابی داؤد بروایت جابر بن سمره رضه
آورده است که گفت که بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم چون
میکرد ادا نماز فجر را فارغ میشد بعد ازان چهار زانو
می‌نشست تا آنکه بر می‌آمد آفتاب روشن و سفید و یاد گیر
سخن

پس امر کند مرید را اگر فهمد تن کیماس پای چپ با انگشت سر پا برابر نهد
و بنهاده هر دو دست بر بر هم را بنهاد و انگشتهای هر دو دست کشاده داشتن
تا نقش لفظ اسم جلاله ظاهر آید و دلیل این مسئله قول رسول کریم است
مر انس را رضی الله عنه و فرج بین اصابعک و فی روایة فرق بین اصابعک
یعنی کشاده دارد در نماز انگشتان دست را پس شیخ ذکر سه بار گوید
که مرید بشنود بعد از آن مرید گوید و شیخ بشنود بدل متوجه دل مرید
گردد و توجه نماید و تصرف کند و بیان تصرف خواهد آمد ان شاء الله
تعالی فصل شارع علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات در افضلیت ذکر
فکر بر بعض فرموده تفضیل شده مراد از ذکر با تغلیظ است و مراد
از فکر مراقبه است و مشایخ رضوان الله تعالی علیهم از کارسازی مریدان
و مقامات داشته اند بعد از آن جهت ترقی از آن سوی مراقبه و فکر حکم
مقرر نمودن از جهت تاثیری که در دل مرید تا پاک گردد و ذکر از فکر ترجیح

نماید

نماید و از کار اشتغال در طریقهٔ قادریه بسیار انواع است لیکن بعضی
از آن رقم زدهٔ کلک بیان میگردد نوع نوع اول آنست جلسهٔ معهود
را رعایت داشته سر خود را نزدیک زانوی چپ برده و از آنجا لا اله
گویان بر زانوی راست گذرانند بکتف راست خود رسانیده و از آنجا
الا الله گویان بر زانوی چپ ضرب نماید و بر گذشتن لا از زانوی چپ نفی
خطرهٔ شیطانی کند و در راست یعنی خطرهٔ نفسانی بر کتف راست نفی خطره
ملکی کند و اثبات انگشتان خطرهٔ رحمانی بر دل نماید و در گفتن
نفی اثبات انگشتان دست و پا را موافق آن دارد یعنی در گفتن لا
یعنی انگشتان دست و پا بر دارد و اثبات بنهد تا بسینه یکزبان ذکر
گفته باشد چه اصابع رؤس الاعضا اند پس گویا بجمیع اعضا ذکر گفته
است و در حین اثبات گفتن یعنی چشم گشاده دارد و آنچه محسوس
شود منتفی سازد و در حین اثبات چشم به بندد و اثبات موجود

نمبر

نمایند جمیع صفات کمال این طریقهٔ مذکوره را جمیع اذکار جهریه
مرعی دارد و دوبا این ذکر همیشه مشغول باشد چه در حقیقت نشستن
و چه در رفتن و ایستادن و گفتن و در شب و روز دوازده هزار گفته
باشد و مشایخ کرام رحمة الله تعالی فرموده اند چون شتاب باشد در
نهادن پای راست الا گوید و در نهادن پای چپ لله گوید
و یاد هر قدم الله الله گوید بر تو پوشیده نبود اصل در تحریک
چون روان در هر قدم لَآ اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ گوید در گفتن و در نهادن
پای راست هم بر تو پوشیده نبود اصل در تحریک سبابه ثمنیة و لیره
الله بر داشتن انگشتان دست و پای تحقیق المعنی النفی و لا
اثبات لا اله الا الله رفع انگشت سبابهٔ دست در نماز و تشهد
نیز اشهد ان لا اله الا الله رفع سبابه نزد ایشان امام الهمام
ابو حنیفه رضی الله عنه است چنانچه امام محمد بن شیبانی در موطا نسبه
آورده است قال محمد رح و بصنیع رسول الله نأخذ و هو قول ابی

خیر

حنیفه رحمة الله علیه و در حل لفظیه کرده و به است که علی غالب جواز
ذکر است منجر بکسر بلکه مستحسنات است او لا است چون پیش از
نسبت و جمال و خارج باشد از احادیث و نسبت [illegible] این نقل
دال علی التوفیق حید ابقول دال بر توجیه پس یک کلمه است امتحان
انتهای حاصل باترجمه در قول او بلکه او جز اغراق است بالکه مستحب است
جه جوز ربا که این جمع میگردد و دور کهنه اگر نسبت نسبت حاصل دریافته
نشود بنابران حصول جه بل رای تدارک غلط است زیرا که منع برای
برای اضراب است از اول معنیرو زید را موجب بر سبیل تدارک غلط
باقامت ثانیه در مقام اول چنانکه گوید جائنی زید بل عمرو قصد و اخبار
باشد بمجئ زید پس ظاهر شود که غلط کردیم در آن پس اضراب میکند
از آن و میگوید بل عمرو پس معناه او این است که جائنی عمرو و علی هذا امثالهن
فیه معناه او که ذکر بدین طریق مستحب است فافهم و چون از ذکر فارغ

[illegible]

نوع فرود سه بار حبس نفس اینست الی آخره و بعد از عدد زیاده بجز آن تمام کنند ذکر بانگ
ذکر کرم و قدر ذکر نا کرده علی قدر وقت شغل خاطر و فهما و ذکر نا غ قدر ...
برهمنستی مشغولست و مرشدی همراه قلب ساعت و نباید کرد که خبر دارد اگر تبع دیا
ارحم الراحمین و نوع ثانی آنکه ابتدا کند لفظ لا اله از قلب مثه بر این شکل که
صحیح است بر جانب چپ از انسان و آن منبع قلب حقیقی است که آن عالم امرست
و جامع است میان عالم خلق و عالم امر و از مرکز آن بر خیال و افراد آرد منجر یک از اکثر
تا بار دیگر اثبات رسانند پس ضرب کند بر سر الله الا الله بر قلب صنوبری نوع
ثالث آنکه لا اله را از کتف چپ بر داشته بکتف راست رسانند و الا الله را بر دل
و سر دست الا الله بکتف ضرب نماید بجنبش کر سر بهر دو کتف رسانند و ذکر نفی
اثبات را مشابه اکرام ذو نام کردند و چون ذکر نفی اثبات تمام شود
اثبات خاص شروع نماید علیه مهموده داشته
چپ با ... دل بر داشته بکتف راست رسانند و بر دست الا الله گویان بر

بسم الله

قلب صنوبری تخیل شود تصنیف جامع شد بابر الذی حسب ضرب کند بر پاره قلب ذکر گوید

گوید بر پاره قلب و ملاحظه این کلمات ختم میکرده باشد کی لا معبود لا مطلوب

لا مقصود لا محبوب لا موجود و بدا شد السبق و بعضی گفته اند مبتدی

ملاحظه لا معبود کند و متوسط ملاحظه لا مقصود و منتهی ملاحظه لا موجود و

ذکر اثبات را الله گویند باید دانست گرد اند در تمدد و هم لذجای کی و

رب المرتبات برای النسبة انسان مجبول بر توجهات الی الجهات و

الالتفات دردل زیاده دوست پراگنده و خلوات در مهابد لیکن مشایخ کرام

ذکر خفیان الله شاهدی برای ترک توجه بغیره و بند شدن مجاری خاطر این بسته

نموده اند تا خانه خطره ... خانه خالی یافته متوجه بذات مطلقه گردد و از

خانه وحدت و تنهائی اکثر ذکر بجمعیت در صبح الی الاشراق و در عصر الی الغروب

در خانقاه میکرده اند و ثمرات پایان بوجود آید بعد ازان با شغل مجرد مشغول

گردد بار ... بعد ... لشهیان حب بر داشته که بنشسته

راست رسانند و از آن جا الله گویان بر پستان چپ بر داشته ضرب نماید بنوعی

که اثرات به پهلوی چپ سرایت کند دیگر آنکه مذکور گوید یکی از امهات صفات که سبع اند

که عبادت از حیات و بصیر سمیع علیم قدیر مرید [illegible] منکشف سازد و خلق آدم علی صورة

الرحمن نظر کند و این صفات را در مرآت عدم منعکس بیند تا حقیقت وجود و عدم

و امکان بروی ظاهر گردد و ذکر اسم ذات و حلاوت بوده حضور دریابند و ملکه راسخ شود

وقت دیدار بکر به مشغول گردد تا احدیت مطلقه ظاهر گردد و طریقه ادای نفی و اثبات که کلمه

طیبه لفظ نفی و [illegible] بر برده از ناف [illegible] دست دماغ برده بسوی راست

[illegible] ناف باو انتهای [illegible] دم بالا کشد تا ام الدماغ و از آن جا لمحه قرار دهد

باز الله را آغاز دهد کذا اندام مشغول نماید و هویت مطلقه را نصب العین ذکر کند

تا موجود مطلق جلوه گر گردد و در بصیرت جز [illegible] حیرت در حیرت افزاید

[illegible] حاصل نماید و حصول حیرت [illegible] کرده در [illegible] گفته

شود چه [illegible] مرشد را از نفس [illegible] نسبت [illegible] شد

و چون غیر شهود نمی گشته غیر سوی وجود مطلق نمی باید لهذا حضرت ربی بها
بر سوی تخصیص نموده حضرت سید الطائفه جنید بغدادی قدس الله سره
الانفاس فرموده اند و بعضی دیگر مختار لا اله الا الله است و احادیث بر آن
نیز وارد شده امام محمد غزالی رحمة الله علیه فرموده که ذکر اسم ذات است
و نیز بسیار آیات و احادیث دلالت دارند و شیخ ابو عبد الله شمس الدین محمد
تبریزی زاده بیدرمین در کتاب خلاصة المرضیة التحقیق فرموده اند که
این امر راجع به ذاکر است اگر با تجرد و تعلق اکثر به ذکر لا اله الا الله باید ذکر
را لازم گیرد و اگر با شغل داشته اکثر به اسم این را لازم گیرد لکن نزد
فقیران حق آنست که متوجه الیه مرتبه وجود بیت لکه بحسب ... مرتبه
چنانکه در نفی و اثبات مشهود است در اسم جلاله نیز مشهود است هیچ فرقی در آن
نیست نزد سالک راسخ بر آن عدم علم بر آن خبر شود تقلید راه نیست لاکن

رزدارید

دایم نقلیه را نسبت بدر آید و ذکر او را مشایخ کرام ذکر لاهوتی خوانند
و بر تو پوشیده نبود که لاهوت عبارت است از لاهوت نسبت هو آن منتهی
اسم الله است و از جهت ما اشارت است معنی هو هویت اشارت بآن و معنی هویت
هویت اشارت است هو چون آنحضرت در مرتبه اطلاق و غیبت است اشارت
برو نسبت لاهوت نام نهاده اند بهمین اینجا عبارت او و تو نمیگنجد و حرف
ناید لاهوت نام نهند انست چون از ذکر جهر نسبات شوق اطمینان
قلب داشته احدیت نقش داشته حق تعالی بر غیب هویت گشته اند کر
غیبی مشغول نماید وجه ذکر خفی از جهر زبر لی شریف تا آنست بالاده
بنیاد ذکر مراقبه و این دو طریقه دارد یکی بر دم و آن پاس انفاس گویند
طریق او نسبت حبس نفس است عن الخفیه و ارادت جامع شود کرسنا
نفس شد بال از دل لا اله گوید و حبس در نفس شود الا الله گوید یا در دخول نفس
ده دو اسم ذات گوید و در خروج الله تمام اسم ذات یا چون بیرون نبود گوید

ناید بهویت مطلق عالیه لذ قبه الطلوع محو گردد و بر نور محض شود و از خاصیت نوریه

حیوانات بلکه جبریان عنصریات بالنیه حروف اشارت است اگر داننده باشد

مشغول بهو گشته متوجه الیه او شود که هویت حقیقی بحسب سعیه مطلقه عالیه

است چون با من ذکر مشغول گردد ان توجه حقیقی پیدا او گردانند و از ان

راه در ذات تکثب عاریه از قیود اجمالیه و تفصیل سالک او را فنا دست دهد و

در شهود تو ذکر خود موجود ماند و تجلی دائمی نقد یک حال او شود این حرفها یعنی الف و

حرفهای اسم جلال است که لام تعریف بران داخل ساخته اند و دوم طریق

خفیه تخفی دوم که ان را ذکر قلبی گویند طریقه اداین است زبان را بکام

چسپانیده چشم و گوش از ماسوی الله بسته تمت پستان چپ متوجه گشته

بی تحریک اعضا مستغرقا باسم ذات باشد بر قدر که تواند مشغول شود چون

سیطانیت گردد و بیخ دم بهو آگند لیکن باز از سر گیرد مکند اشیم فی جمیع الاو

قات و حالات تا که شوق و غلبه حب و صرف عنان عزیمت بسوی ذکر و ایثار

بت

اختیار حضرت حق و ابتهاج آتش بر طلب او در یافت علاوه تیه زکوة و نفر

بسیار

ل

در کلام مطلق و از اشتغال مدام با مردنیا صورت گیرد لهذا از ان باطن

در هیچ رو مشغول گردد مراقبه لازم گیرد و اشتغال همراه قیامت نیز بسیار

انواع اند لیکن باعتبار اکتفای این فقیر شغل اول خلوت در انجمن و آن

عبارت از خاطر و ناظر شا بدین است یعنی موجود است رابطه نسبت او با این معنی مستغرق

نماید و ظاهر در جمیع احوال خوردن و آشامیدن و رفتن و نشستن و در شنیدن و کلام

مشابه با خلق باشد این معنی را خلوت در انجمن گویند الشیخ هو الکائن

و البائن این معنی دارد شغل دوم صفات سبعه که عبارت از حیات علم

و قدرت و ارادت و سمع و بصر و کلام و شمار این صفات حی علیم

قدیر مرید سمیع بصیر متکلم اند این شغل سه طریق است اول طریق عوام که

همه از حق میدانند و از هر برای ملاحظه این صفات از ذات است باز میمانند

دوم طریق خواص که حق در جمیع احوال ایشانست و بنده فاعل ایشان را قرب نوافل

گویند چنانچه در حدیث قدسی آمده و اشاره بران میفرماید ما یزال عبدی

یتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا احببته فکنت سمعه الذی یسمع

به وبصره الذی یبصر به ویده التی یبطش بها ورجله التی

یمشی بها شغل سیوم طریق اخفی خواندن کرحق قائل و بنده آلت است خانه

آنکه من قائل وما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی ونفس تست بران

حدیث نبوی ینطق الحق علی لسان عمر دربنی حنیفه د صفیا و قدر ظاهر گردد

د شغل سیوم وحدت که عبادت از آن لطایف لدن ذات با صفات است باید چون

هر شیئی نظر کند و در دل تصور آرد که این ذات همان ذاتست بطریق ظهور

د ظهور د این صفات است همان صفاتست کذالک واین اسماء همان اسماء است

کامر این افعال همان افعال است یا چنان ملاحظه نماید که آن این ذاتست

بطریق ظهور دان صفات این صفاتست و آن اسماء این اسماء است و آن این

افعال است تا نتیجه کل شیء هالک الا وجهه حاصل آید شغل چهارم دو عین

و آن عبارت از چشم ظاهر و باطنی است باید که چشم بر بندد و کل شیء هالک الا

وجهه که عین مرتبه ذاتست دریابد تا مدام که خطره دیگر در خاطر نگذرد و دیر

نماز خبر نیست

و هو بر لحظه حاضر و وقت پس حجه القلم حجاب الاکبر درین مقام فرموده اند چون
چشم بکشاید فاینما تولوا فثم وجه الله مطلع نماید یعنی به دل دراید که در
باطنی بود با صفات نفس ظاهر و سو بد است عینی الخیر حجا لکم لا ینظر
سوا کم و فی خاطری یخطر جمیع فکری فلم یا بسا دنی و علی کلکم اموت
داحسنی فی شغل بخم مبدا او که تخیر ادر خاک ذیل تسازد و خود را عین
خاک ببیند و خاک را در آب فانی سازد و خود را عین او ببیند و آب را عین
و هو را در باد و باد را در نور و نور را در روح و روح را با امر حق این را عروج گویند
بعد العروج بدین ترتیب نزول نماید اینچنین نزول را عروج کرده شد شغل چشم
صفت باید که طرف آسمان نظر کند اه الله حاضر تصور نماید تا که چشم گردد
بعد از آن به پره بینی ناظر گشته الله ناظر تصور کند که چشم خیره گردد
پس چشم پوشیده در دل الله صفت گوید و معنی او و هو معکم اینما کنتم تصور
نموده متصور متوجه شود و بدان مشایخ انه ملکهم شمی در قلب سیر دایی از
لقصوره دینی آیت کریمه و هو معکم اینما کنتم مدین تصور شد که وجود مطلق

چون از اطلاق و عدم آن عنصار ظهور در فرموده اند از انعکاس وجود او
مقابل عدم خود وجود حقیقه محمد صورت گرفته و همان حقیقه در تعین ثانی
تفصیل یافته حقایق ممکنات گشته ظلال همان حقایق با صور اقتضای وجود
صفات که موجود خارج در عالم ملکوت که عبارت از عالم ارواح است و ناسوت که
عبارت از عالم شهادت و اجسام است ولی ظاهر گشته اند پس این هستی ممکنات
و این صفات ممکنات از انعکاس وجود و صفات حضرت حق سبحانه
و تعالی که در مرات عدم که مهمل ممکن است یافته و معیت صورت گرفته ازین
بیان لائح گشته که معیت ذاتی باشیاء گفتن بطریق مسامحت است چه
این معیت تبعیت ذات است باشیاء چیزی دیگر و لا ورای گفته است که و
معیت ثابت کما لا یخفی علی الخائض والغائص فی اللجة بحر الحقایق
ایا نمی بیند که صورت منعکسه زید در مرات که موجود است عین زید نیست
تا گفته شود که این صورت در مرات دیده شود عین او است هر چند وجود
او بوجود زید صورت گرفته شده و رابطه در میان شان واقع مگر از ندیده
مسامحه لیس بذوق فقیر معیت ظلیت است باشیاء والله تعالی عالم بحقایق

بحاله موس

الامور باید که معنی آیت کریمه [illegible] ملاحظه نموده مشغول گردد

فصل شغل هشتم معرفت باید که بداند که وجود جمیع اشیاء با نعکاس وجود

صفات ذات در مرتبه [illegible] پرتو اینها نمودی پیدا کرده ظهور

حاصل نموده باشند فصل در تجرد تام و شکر [illegible] این شغل از جمیع اشغال مقدم

وارد ازین بدیگر اشغال [illegible] طریق او اینست باید که ملاحظه معنی آیت

کریمه کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام بدین صفت که

خود را چون نسبت تصور نماید که وجود او پوسیده و خاک گشته و باد زود از [illegible]

جانب سر باید و همه اشیاء و کذالک انها که حضرت حق که با نسبت این تصور

در او جمیع اوقات لازم گیرد تا تجرد و شکر و قطع علایق متحقق گردد و مرید گرد

فصل در بیان تصوف در باطن مریدان طریق تصوف در باطن مریدان

و نفس و ناطقه ایشان باید که از ذکر یا فکر هر چه در خور مرید باشد و خود

جاری کرده رعایت نسبت نموده [illegible] فانی گردد سبب حاله باشد

تا که در وی [illegible] آید با ملاحظه ذکر و فکر در مرید نموده باشد در دل مرید جا کند

طریق دفع مرض به یک اسم ثانی در خود جاری نموده خود را در مریض فانی گرداند

تا مرض او بصحت مبدل گردد یا طریق عروج و فنا در صفت تکوین بروی القا [illegible]

شفا کند بفضل الله و عوارض شفا یابد بذا المسمی [illegible] و بعضی مشایخ کرام برای

دفع امراض و القام صحیح و توسیع رزق و قرا[illegible] افزوده از مناسبت حاجت اسمی

از اسماء الهی الحسنی معین نموده ذکر کنند ذکر چهار ضربی ضربه بر زانوی چپ و

ضربه بر دل و ضربه در پیش و ضربه در پس بگویند یا شافی یا جواد یا رزاق و

یا مذل یا معز آن موافق مقصد مشغول شود لیکن ابدا انت من کلامه و نزد دفع

دفع اعدا او مقهوریت اورا میت بکفر آن تصور نماید و خود را کالمیت دارد

زود هلاک شود یا بعد از عروج بروی افاضه موت کند و طریق اطلاع

بر نسبت غیر زنده مرده و طریق انصراف بر خاطر که حقیقت جامعه خود سو

از جمیع نسبت خواطر پاک و صاف ساخته متوجه طرف حقیقت او شود تا زمانی

که خطره غیر اعدا در روی حضور نکند و بران ثابت شود و اگر خطره روی بر زند

و یا نسبتی در آن پیدا آمد از صاحب حقیقت جامعه این متوجه رفته اند

ان شاء الله تعالی خط در آن واقع نخواهد شد فصل در [illegible] انتساب

[illegible]

طریقۂ نقشبندیہ کہ منسوب است بحضرت بہاء الحق والدین نقشبندی

انتسابات بہ جناب غفران مآب خاتم فیض رسالہ سید المرسلین الاولین

والاخرین محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم و ذکر و مراقبہ و خرقۂ قدوۃ

اولیاء قطب الاقطاب محمد مسعود پشاوری یافت و انتسابات ایشان

بغوث الاکمل مکمل النورین جامع البحرین نسبۂ جامعہ طریقۂ احمدیہ

شیخ لاہوری است و ایشان بحضرت سید اللہ و ایشان بحضرت شیخ

آدم بنوری و ایشان بحضرت مجدد الف ثانی شیخ احمد و ایشان

بناشر طریقۂ علیہ در بلاد ہند حضرت خواجہ باقی و ایشان از خواجہ امکنگی

و ایشان بمولانا درویش محمد و ایشان بقدوۃ الابرار خواجہ عبید اللہ

احرار و ایشان بشیخ الشیوخ صاحب العلم مولانا یعقوب چرخی و ایشان

بقطب الاقطاب صاحب الطریقہ حضرت خواجہ بہاء الحق والدین المعروف

نقشبند و ایشان در طریقہ بنظر قبول بفرزندی از شیخ طریق خواجہ

محمد سماسی است اما نسبت تربیت حضرت خواجہ بحقیقۂ از روحانیت

حضرت خواجہ بزرگ خواجہ عبد الخالق غجدوانی است و نسبت ارادت

وصحبت تعلیم باداب سلوک • فرمایان ذکر خواجه را از حضرت سید امیر
کلال است و ایشان از خواجه محمد سماسی و خواجه علی رامیتنی و ایشان از خواجه
محمد انجیر فغنوی و ایشان از خواجه عارف ریوگری و ایشان از خواجه عبدالخالق
غجدوانی که سرحلقه خواجگانند و ایشان از خواجه امام ربانی ابو یعقوب
یوسف ابن ایوب همدانی و ایشان از خواجه علی فارمدی طوسی که از مشایخ
کبار بوده‌اند و حجة الاسلام محمد غزالی را تربیت در عالم باطن از ایشان
است و ایشان از شیخ ابوالقاسم گرگانی و شیخ ابوالقاسم را انتساب
بدو جانب یکی بشیخ ابوالحسن خرقانی و ایشان با ابویزید بسطامی و ولادة
شیخ ابوالحسن بعد از وفات ابویزید است بمدتی و تربیت شیخ ابویزید ورا
بجنبه باطن روحانیت بوده نه بظاهر و نسبت ارادت شیخ ابویزید بحضرت
امام جعفر صادق است رضه و بنقل صحیح ثابت شده است که ولادت شیخ ابو
یزید بعد از وفات حضرت امام بوده است و تربیت حضرت امام ورا
بجنبه معنی روحانیت بوده است نه بجنبه ظاهر و صورت و حضرت امام جعفر
صادق را رضه چنانچه ابوطالب مکی رحمه در قوت القلوب آورده است

دو نسبت

در نسبت ثابت است یکی بوالد بزرگوار خود امام باقر وانتساب ایشان
بوالد بزرگوار خود امام زین العابدین بن الحسین بن علی رضی الله عنه بوالد
بزرگوار خود امام حسین رضی والیشان بوالد بزرگوار خود امیر المؤمنین علی
کرم الله وجهه والیشان بحضرت رسالت پناه محمد مصطفی صلی الله علیه
وسلم ومشایخ طریقت قدس الله سرهم الاقدس انتساب بشت ائمه
اهل بیت را از جهت شرف وعزی که دارند سلسلة الذهب نام کرده اند و
نسبت دیگر آن حضرت امام جعفر صادق رضی عنه دارد بقول الوالایه
مکئی رضی بقاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق رضی عنه که بد جد مادر حضرت
امام است و او از فقهای سبعه است که در مدینهٔ منوره بوده‌اند وبی نظیر در
زمان خود شده بعلم ظاهر وباطن وانتساب ارادت باطن او بسلمان
فارسی است رضی والیشان با وجود شرف صحبت حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم بابی بکر صدیق است رضی وحضرت خواجه محمد پارسادی
قدس الله سره العزیز در کلام قدسی خود نوشته اند که اهل تحقیق که مرید

امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه بعد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم

ازان خلفاء راشدین که از امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه مقدم بوده‌اند

هم نسبت باطن یافته اند و فرموده اند و شیخ ابو طالب مکی قدس الله سره

العزیز در قوت القلوب آورده اند که قطب در هر عصر الی یوم القیامة در زیر

مقام نایب مناب امیر المؤمنین ابو بکر صدیق است رضی الله عنه دیگر

او تاد که فرد نشین در قطب الاقطاب عمر نایب مناب آن مرتبه دیگر اند که امیر

المؤمنین عثمان و امیر المؤمنین علی رضی الله عنهما و نقش دیگر از صدیق اکبر نایب

مناب و نقش دیگر از عشره مبشره اند رضی الله علیهم اجمعین و نسبت دیگر

شیخ ابو القاسم کرکانی در صدد اراده باطنی شیخ ابو عثمان مغربی نسبت

و ایشان با ابو علی کاتب و ایشان با ابو علی رودباری و ایشان با شیخ جنید

بغدادی و ایشان با سری سقطی و ایشان با معروف کرخی و حضرت معروف

را انتساب بدو جانب است یکی با داؤد طائی و ایشان با حبیب عجمی

و ایشان با حسن بصری و ایشان با امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه و

زشیخ

والیشان بحضرت خاتم النبوة محمد صلی الله علیه وسلم دویم انتساب ارادت

ایشان بوالد خود بحضرت امام علی موسی رضا است والیشان بوالد بزرگوار خود

امام موسی کاظم والیشان بوالد بزرگوار خود امام جعفر صادق رضا الی آخر

النسبة چنانکه گذشت ودر جانب الوهاب فی حل مشکلات الفصوص للشیخ

محی الدین ابن العربی قدس الله سره فرموده اند که امیر المؤمنین حسین اند

جد خود را بمعنی محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم بی واسطه نیز گرفته اند

از بیان سلسلهٔ این مشایخ قدس الله سره معلوم میگردد که اکثر مشایخ این

طریقه علیه اویسی بوده اند ومعنی اویسی آنست که حضرت خواجه فرید عطار

فرموده اند که قومی از اولیاء الله باشد که ایشان را مشایخ طریقت اویسی خوانند

ایشان را در ظاهر حاجت به پیر نبیند زیرا که ایشان حضرت رسالت پناه

صلی الله علیه وسلم با روح اویسی از اولیای حق در حجر عنایت خود پرورش میدهد

بی واسطه غیر چنانکه اویس را داد حجر عنایت رسالت پناهی صلی الله علیه

وسلم واین مرتبه اعلی است تا کرا دهند ذالک فضل الله یؤتیه من یشاء و

بسیاری از مشایخ اند که در اوان سلوک توجه شان بانمقام بوده است

چنانکه شیخ ابو القاسم کرکانی طوسی که در سلسله ابو الجناب و شیخ ابو
نجم الدین کبری با ایشان میپیوند شیخ ابو سعید ابو الخیر شیخ ابو الحسن خرقانی
و غیرهم اویسی را در سلوک و وصول بفیض باطنی و جذبات جمالی از ارواح
مقدسه واسطه میباشد. اما در طریق جذبیه که طریق وجه خاص است هیچ واسطه
در میان نباشد فصل انسان از ده لطایف مرکب است پنج از ان
عالم خلقی نفس و عناصر اربع نفس عبارت از مبداء لذات حسیه است
و آن بخاری لطیف است که از جوف قلب متصاعد حرارت قائم لذا بسبب
منفعائد میگردد و از راه مجاری در جمیع اعضای بدن ساری میشود
و حس و حرکت بدان بدو است ذکر شیخ سری و حرص و هوا و جمیع صفات
لشمیه از بد نفسانی بعد ایم اندر واسطه تعلق روح با بدن همین نفس
است برای مناسبت او به هر دو جانب کثافت و لطافت و آن مدرک محسوسات
ذوقه و وجه مدرک معقولات و از تعلق روح بالنفس لطیفه ناشی گشته
مسمی بقلب است برای مناسبت او به هر دو جانب کثافت و لطافت و
آن مدرک شی مرکب است از محسوس و معقول مدرک چیزیکه نه محسوس

و نه معقول

و نه معقول که ذات و صفات حضرت حق اند و نه رب و مدرک ذات
من حیث المجرد لتنزیه لطیفه خفی است و مدرک ذات مطلق مبری
از قید اطلاق لطیفه اخفی است از ین جا معلوم میگردد که فنا و بقا
این لطایف از راه الفعال آن ذات است و فنا لطایف نزد حضرت
ایشان قدس الله سره العزیز که در رسائل مبین اند بدین طریق
رقم زده قلم کلک بیان گشته اند فنا لطیفه قلبی متجلی افعال و فنا
لطیفه روحی متجلی صفات است و فنا لطیفه سری بظهور شیونات ذاتیه
ذاتیه است و فنا لطیفه خفی تجلی مخالفت تنزیهی است و فنا لطیفه
اخفی متجلی ذات است تعالی و تقدس فنا این لطایف عالم الخلق
است مرکب و صول لها و کذالک وصول لطایف عالم الامر است و للبسیطه
فی عالم الامر لان اصل کل لطیفة من لطائف عالم الامر اصل النفس
اصل القلب و اصل الریح و اصل الروح و اصل الماء و اصل السر و اصل
النار اصل الخفی و اصل التراب اصل الاخفی و این راه عنایت
طرق حد قرب دارد من لم یذق و لم یدر مثل مشهور است بهر طریق که

دست

دیگست دیده اند را بجان انفعال لطا بالله نیز دیگست بعد بعد مشایخ گفته
اند که این لطایف احتمال دارد که همراه روح علوی در بعضی افراد انسان یعنی
مودع باشند و بسبب تجت ظلمات نفس و صفات وی مستور شده
باشند و بعد از تزکیه نفس و تصفیه قلب و تجلیه روح بظهور می آیند و
احتمال دارد که بعد از تجلیه روح مجدد ایجاد میشود پس بالجمله مر
لطیفه قلب دو انگشت تحت ارنباطمت بعضی از بدلا لطیفه قلب
دو انگشت تحت پستان چپ واقع است و لطیفه روح در تحت و لطیفه دو دو
تحت پستان راست مائل بواسطه سینه واقع است و خفی فوق دماغ
بعد فوق شد و نور هریکی ازین لطایف در عالم مثال رنگی دارد و رنگ لطیفه
نور قلبی در عالم مثال سرخ است و رنگ نور لطیفه نفسی و بعضی کبود
گفته اند و بعضی رنگ نور لطیفه روحی سفید و رنگ نور لطیفه
سری سبز و رنگ نور لطیفه خفی سیاه و رنگ نور لطیفه اخفی
سیاه تر الوان انوار بعد از طی تمام سلوک نمودار میشود باید
دانست که نور سرخ بقلب خاص داشتن و زرد را بنفس سفید را

سفید برنگ دیگر البشر الی احد لطائف و یا بر عکس بنا بر کثرت
ردی او در انلو بیانست تحقیق آنست که تلوین است در هر لطیفه
بسیارند بعضی به بعضی مخصوص نشانند بلکه آن ها متوجه نگردد و
اختلافی که در تحقیق نور بعضی لطائف در مکتوبات فقیر یافته
شود حمل آن بر تنبیه بر اکثر اقوال مشایخ بنا بر کثرت احوال شان
خواهد کرد فصل مشایخ متقدمین از طریقه نقشبندیه قدس الله سرهم
بیشتر بذکر جهر مشغول بودند و متاخرین ایشان تجنبا عن الریاء
بذکر قلبی مشغول گشتند بر نور پوشیده نزد و ذکر لسانی با نطق با الفاظ
است پس اگر مع صوت و سماع غیر او شد ذکر جهر است و اگر مع
صوت و سماع نفس او شد فقط ذکر خفی است و ذکر قلبی احضار
اسم ذات است علماء را اختلاف در تفضیل ذکر جهر است و خفی بعضی
بر آنند که ذکر جهر افضل است بشرط عدم خوف ریا و التشویش وقت بر آخر
زیرا که عمل در آن اکثر است و هدایت بیداری دل است و جمع همت بر فکر
و طرد خواب و قلت کسالت و مزید نشاط در رسیدن برکت مستمعین

چه نفع عمل

چه بتوفیق تعالی او از وی شنیده شوق او بذکر زیاده میشود و شاید
که او شنیده اند روز قیامت و بعضی بر آنند که ذکر خفی افضل است زیرا
که خالص برای خدا دور تر است از ریا اکثر است از وی فایده و ثمره
حق آنست که جهر و خفی بر هر دو برابر است بعدم تعلق ریا و بعد از خلاصی
از غلط ریا البته و ذکر خفی که عبارت از ذکر قلبی باشد زیاده مرتبی
بر ذکر و جهر دارد بعضی در شرح جهر فرموده اند از آنکه برای آنجا نیز نیست از
جهت غلط ریا گفته اند الا قایل بالفعل یافته نمودار نمیشود و در ذکر
قلبی علما کرام نیز مختلف اند که ملائکه آن را مینویسند زبانی بعضی رفته اند
که مینگارند الله تعالی برای ایشان علیحده آن را مینویسند مثل خوش بو
و بعضی بر آن رفته اند که ملائکه نمینویسند زیرا که ایشان بر ذکر قلبی مطلع
نیستند و گفته اند صحیح اقوال اولیست فصل در ذکر اسم ذات معینه
مراد از اسم مسمی را میدانند که قال البعض و مراد از اسم نه حرف
و مرکب است بلکه مراد از آن مفهوم اراده با اسم مدلول لفظ است
ظاهر است که غیر مسمی است و هر که اراده او با اسم مدلول لفظ است و

پس عین مسمی دانند و در همین اختلاف واقع شده است چه حروف
مرکبه داله بر اسم مسمی نیست و بعضی گفته اند نزاع درین مسئله
لفظی است پس هر که مسمی است فلا نزاع و لیحق ما قلنا
بما لا این مقام و حل مسئله مرام این است که اسماء و صفات نظر
بر حال ان ما که شیونات ذاتیه اند عین ذات اند و نظر بر حیث
ظهور ان را غیر ذات دانند و ازین ظاهر ان قول علما که صفات لا هو
و لا غیره اند بر نظر حق رسانیدن است که در یافته اند پس سالک
را باید که نظر بر حقیقه و اصل صفات و اسماء دارد تا مشتت ظهور
دامن گیر او نگردد او را جمیع اجمالی تفصیل اندازد فصل در
ابتداء ذکر در طریقه نقشبندیه از قلب است باید که دل خود سو
در مقابله دل شیخ حاضر گردانند و چشم پوشیده و لب نهد و زبان
را بکام بچسباند و دندان بر هم نهد و حقیقه جامعه را از شیخ تو اگل
پاک ساخته بقلب مجازی که مظهر ظهور قلب حقیقی و در جانب
چپ گشت پستان چپ واقع است و بعضی بالا ان فرموده اند
متوجه سازد و باشم ذات بی ملاحظه صفات به تعظیم تمام

مشغول

مشغول گردانند مراد از اسم ذات اینست که هرچه مقصود و معنی
است چندان بذکر مشغول گردانند ذکر صفت لازم او گردد و
چنانکه تعبیر صفت باشد و علامت استیلای ذکر آنست که اگر
ذکر و حضور از دور گرد دل دور شود و آخر از حرکت مخفی لاد
استیلاء ذکر فرموده اند فرد یعنی نسبت باشد یا الذین لطیفه زیر قدم
حضرت آدم است و در این لطیفه ملکه شد و لنفی اثبات مشغول
گردد و لطریق روایت چنان است که سهبه اولی کرد اما نفس
زیر ناف حبس کند لا را از ناف کشیده بطرف سر رساند و اله را
از آنجا بکتف راست و الا الله را بر قلب رساند و با ضرب کند
و در حین نفی جمیع محدثات را انگشت لا کشیده بنظر فنا ملاحظه
باین معنی که وجود شان ظل است قایم بذات اند و نماید و در حین
اثبات اثبات واجب الوجود نماید باین معنی که قایم بذات است
و مقدم بر ماسوی است و بعضی فرموده اند که مبتدی ملاحظه را
لا معبود کند و متوسط ملاحظه لا مقصود و منتهی ملاحظه
لا موجود و همین مناسب است چه ملاحظه لا موجود در ابتدای و
ابتدای و سکر و محو کفر است و بنده اعاشل ما قالو لکن نزد

منتهی سیفی

فقیر اگر مبتدی که مذکور گشت در نفی اثبات مشغول گردد لهم کشف لازم نمی آید
چنانکه مراد گنوده الا الیضا شرط اثر است چون در ذکر ملکه حاصل شود در لطیفه
نفسی مشغول گردد طریق آنست بالان تر از ناف اسم مبارک الله تصور
نماید چون دران ملکه شود بلطیفه روحی مشغول گردد و طریق آنست
که در تحت پستان راست که محل اوست و بعضی بالای پستان راست
فرموده اند باسم ذات سبق روان کند و بعضی در نفس مشغول گردد دران فیما
پستان راست مایل بوسط سینه واقع است و بعضی گفته اند میان سینه دا[ن]
موضع تصور اسم کرده باشد تا که ملکه شود و این لطیفه زیر قدم حضرت
موسی کلیم الله صلی الله تعالی علی نبینا و علیه بعد ازان در لطیفه خفی مشغول
شود و ان متصل بپیشانی است در جانب فوق در انجا الله حظ اسم ذات
نماید تا که ملکه راسخه محکم دست دهد و این لطیفه زیر قدم حضرت عیسی
صلوة الله علی نبینا و علیه بعد ازان در لطیفه اخفی مشغول گردد و محل او فوق
سر است دران موضع تصور اسم ذات کند تا ملکه شود و این لطیفه زیر قدم
رسالت پناه صلی الله علی سیدنا و علی آل محمد و اصحابه و سلم بعد ازان
در تمام بدن نفوذ تصور اسم ذات کند تا غلبه نماید و این ذکر را سلطان

ذکر خوانند این ذکر خفیه نفی و اثبات یاد کرده است بر تو بر تو نیز در دو حقیقت
محمدی علیه افضل الصلوة واکمل التحیات مظهر شده است باین معنی که هیچ شئ
در حقیقت جزئیه بطریق عدالت ظهور نموده اند اینکه ظهور بی نسبتی تذبذب است
شدن یعنی نیز چنانچه در حقیقت وی صلی الله علیه وسلم ظهور عدالت است در حقایق
تابعان او نیز کذالک بر همین مناسبت در حقیقت که مر آنحضرت را است
صلی الله علیه وسلم والذین معه محمدی المشرب کثرهم الله میلود در تابعان آنسرور نیز آن
دیگر انبیا بر مناسبت حقیقی نیز چنین حال است پس هر خصوصیتی متبوع را
تابع را بجهت مناسبت نیز دست دهد و کمالات ولایت تجلیات و ولایت که آن
صاحب دولت داشت تابع بتوسط او بهره یاب گشت در دفتر متوسطان بزرگ
است علیه الصلوة این است معنی آنچه قوم فرموده است که فلان بر قدم فلان و
پیغمبر است و فلان بر قدم فلان پس هر که بر قدم حضرت صلوات الله وسلامه علی
نبینا و علیه او محمدی یا ابراهیمی است و برین قیاس جواب شرح نموده یاد کرده باقی سوال
رسیده یاد داشت بر دو نوع است یاد داشتن اسمی و یاد داشت رسمی و حقیقی
یاد داشت اسمی آنست که اسم جلاله را از قلب شروع نموده بی شعور برد
حمد عنه نهایت که باز برگشته ارشاد یده در آن آگاهی با خدا نشود جدا از
ملکه شدن

بلکه دران یاد داشت مسمّا مشغول گردد چون درین عبادت ست لذت و ذوق

یعنی بر حق سبحانه تعالی بعضم بداشتی الحین بحث دعا بالمن معلوم دارد که ذات

مطلق است تا باطل با حق از دلدی دلداحی بیدار شود که کاتب غفلت روی

ننماید درین وقت سالک لذت یاد داشت کامل گردد و این یاد داشت

مقدمه حضور است بعد ازان باین شغل هم مشغول گردد که الله تعالی بر من و

تمامه حالات ظاهری و باطنی من عالم و علیم است مطلق چون ملکه دین شود

بعد بداند که بر من و بر تمامه حالات من با فرد بصیر است مطلق بی کیف لیکن

باطل نخود بداند که گویا حق تعالی را می بیند مطلق بی کیف باین حضور بداند که

بداند که هرچه است همه اوست مطلق بلکه همه اوست مطلق چون دین مراتب

مذکوره ملکه کامله دهد تجلیات حق تعالی روی خواهد نمود لیکن که در مرات

طالب است نه اصل صفای تزکیه و تصفیه و تنقیه و تجلیه حاصل است نه

تجلیات بسیاری الهی تا طالب درین مرتبه فریفته میماند بر عدم

وصول باصل تخلیه موقوف تحلیه شرک است و تجلیه شرعیه داشت از

تجلوة منتهی ... حصول مطلوب عین مطلوب دران عزل کرده

که فوت خیال است لذت تحیر تحذر سر دل ... کاست عزت

عصیت

چون کسی را باین نعمت عظمی که خاتمه انبیاست بطفیل خود مشرف گردد

انبیاء صلی الله علیه وسلم متولد شدند زمان حضور مطلق و حضرت شیخ ده مثل

او بلا شبهه نصیب گردد و شرح این مدرکات اندکی رقم زده کلک میگردد

و شیخ ما باید فرمود در انسان مدرکات ده اند پنج از آن ظاهر اند شامه

باصره سامعه ذائقه لامسه و پنج از آن باطن حس مشترک خیال وهم حافظه

و متصرفه محل حس مشترک مقدم مقام دو بطن مقدم دماغ است و آن تجویف

اول است از دماغ قبول کننده تمام صور منطبعه حواس ظاهر است حواس

ظاهر جواسیس او اند و او شریک آن ها است نقش در ادراک و ازین جهت

او را حس مشترک خوانند یعنی مشترکه صور منطبعه از حواس ظاهره

قبول کرده بخزانه خیال دفاع مینماید و محل قوت مرتبه او مؤخر مقدم

تجویف اول نگاه داشته اند و جمیع صور محسوسات و تمثیل آن ها را الی حد الغیبوبة

این خزانه حس مشترک است و مرتبه وهم است پس قوت مرتبه اوست

در آخر تجویف اوسط از دماغ مدرکات معانی جزئیه موجود است در محسو

سات چنانچه قوت شاة که در گوسفند که گرگ مهروب عنه است و

از مطلوب فیه و مرتبه حافظه است پس آن قوت مرتبه است در تجویف

آخر از دماغ که نگاهدارنده مدرکات قوت وهمیه است و متصرفه

است

قوت مرتبه ایست در الجملی او در قطره دماغ و شأن او بعد ترکیب یعنی ما فی الخیال
مع البعض و تفصیل غیر نیست تا لکه قوت خیال را از متخیله دور کرده اند تا قبول
صور مطلوبه در وی صورت نیابد و حصول مطلوب صورت پذیر نگردد تا که حواس
ظاهره و باطنه بدین نسبت متعطل مانند پس شروع در صور متخیله نماید فصل در تصرفات
طرایق نقشبندیه بر انواع است و شرط این تصرفات و اگرچه جاری مجری آنها نیست
انفعال نفس متأثر بنفس مؤثر فیه است و الهام با آن نفس است پس لذا می
تجرید لا عوائق بدلا کسبی برین قادر شده اول تصرف در مرید و طریق
او اینست که شیخ متوجه شود نفس ناطقه قلب در روح خود بهیئة قوت و در
نسبت خود جمعیت مستغرق گشته این نسبت را طالب بنشد همراه کنند و در
حال غیبت جمالیه صورت او را تصور نموده توجه نماید دویم تصرف مراد
و طریق او آنست که جمع سازد همت خود را بر او و جدا و محکم سازد عزیمت
را بصورت تمنی لذتی و طلب بخششی که در دل وی در حالت خواب و بیداری
خراب نمیماند بعد ازان متوجه دل او میگردد سیوم رفع مرض و طریق
او اینست که مریض حضور القصد نماید که با این مرض مبتلا هم چرا این
مرض خطره دیگر را از دل خود اندیشد تا که مرض او نقل کند بعد
از حضرت حق شفا طلبد چهارم ان ... بطریق او آنست که خود را

علیم

عاین عاصی دلنفس بود اند تا که درمیان نفس اتصالی واقع شود بیش جمع
نموده بند امست ایدوا استغفار کند آن عاصی در حضور تب لب بام بتوجه
بخواهد زند بنجم تصرف حدد لهای مردم تا که بودا دوست در بندیا در
بدارک ایشان تا داوقات در مدارک تمثیل کردن طریق او آنست و
بهمه تامه برابر سادم نفس آن گردد تا که اتصال بنفس برسید آید
پس صورت صحبت با داقعه را تصور نموده متوجه گردد که ازدی بحث
تاثیر خواهد کرد واقعه مراد را متمثل خواهد گشت ششم اطلاع بر نسبت
اهل وطریق بر نسبت اهل الله آنست که روبروی او بنشیند اگر در قید
حیات نیست بنزد قبر او اگر مرده است پس خود سوا از جمیع نسبت فارغ
ساخته اضافه بقیح خود بروح وی کند تا که اتصال و اختلاط مشهودی
در وی حاصل آید بعد ازان بنفس خود بقیح فرماید در خود از نسبت
وکیفیات باید البته ازان شخص یابد هفتم اشراف واقف بر خواطر
وطریق او آنست نفس خود سوا از جمیع خواطر و احادیث فارغ ساخته
از نفس خود اضافه بر نفس وی کند تا که اتصال روی از دلیس ج
قبل از انعکاس حلی ان خاطر گردد واحادیث فارغ ساخته از
آن اول است هشتم بیان کشف وقایع مستقبله وطریق او آن

النسبت و خود را در نظر نیالاید و پرورش دهد تا که از جمیع آزار ها د
آزرده ها و چیز پاک ساخته تا که بملاء اعلی و شمائل برسد پس چون
بالشان مجرد نشانده در وی واقع شود یا نفی و یا در واقعه و
یا در منبره کشف گردد پس دفع بلیات و نوازل و سوائل و طریق اد
النسبت بصورت مثالیه صورت آن بلیه را تصور نموده بدفع اد
لنبوت مصادم گردد همت خود را برین داشته بالاید تا ملاء اعلی و
شمائل و بالشان مجرد شود و در اقرب اوقات آن بلیات دفع شود و
فصل بعضی از کار طریقه نقشبندیه که تلقین و اجازه از حضرت قطب الا
قطاب مولانا محمد مسعود پشاوری باین فقیر رسیده اند و نیز رقم زده می
آید چون شخصی ارادت تلقین نظر نماید کرد اول پس باید اورا تصحیح کرد
فرماید و بشر آن چار روزه داشتن در پنجشنبه شب ... استغفار
و درود کلان باز بعد از ان بگوید الله تعالی در کلام قدیم خود فرموده است
فاذکروا الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم یتفکرون آن لیس باید که در همه اوقات
و آفات با یاد حق باشد و بعد از ان ابتداء تلقین کند و ذکر در طریقه حضرت
نقشبندیه ذکر قلبی و با این فقیر که تجلیات ظاهر میشود و آن باب نزدیک
بر وجه است و طریق ذکر قلبی النسبت حسب معروف در طریقه عالیه نادریه

معلوم گشت با جلسه خلوت شد رعایت داشت لا اله الا الله شده قد ثبت
قلب و بضبط لا را از ناف کشیده و بکتف راست رسانند و اله را الزام دیگر
و در چنین گفته اند این اشارت گفتن کنند با کل محبت ما سوی الله از دل
بیرون کرده پس پشت انداخته پس در گردن نفس دیگر برگرفته و بقوت
و شدت الا الله بر دل زنند متوجه در نفی ملاحظه لا معبود کنند و متوجه الا الله
لا مقصود و منتهی ملاحظه لا موجود و هم در معنی باید جهد کنند همت در این
جمع نماید و نیز از بعضی شنیده باید که طی مرتبت کم نخورد و تا زبان ندارد و در این
در تمام طریق است و از کار جبریه و جریده شده تا دنیا از جمله بدین نگرد
و حضرت مولانا فلانی با بعض از اهل شب تسبیح ذکر چنین گفته بودند که
بطریق عروج و نزول مشغول باشند ذکر اسم الله بطریق مشهور عروج و حیثیت
نزول بدین طریق است علیهم بقدر تسبیح با عروج کند و تسبیح بر دل پس نزول
کند بمجرد عروج و نزول کرده شد لحظه ای پاس انفاس مشغول گردد
و طریق او اینست چون نفس خارج شود با خروج نفس لا اله گوید و
چون داخل شود با دخول الا الله گوید در حالت نفی محبت غیر حق از دل
خود بیرون کند و در حالت اثبات ثبوت محبت حق تعالی در دل
نماید و در جمیع احوال رابطه صحبت شیخ دارد و صحبت او از دل خارج نکند

و صورت

وصورت او در الغیب الوهم دارد و فعل مشایخ کرام علی سیدنا وآله علیهم
الصلوة والسلام فرموده اند هر که اراده دخول الخلوة دارد بر وی از علایق
چند چیز لازم است صوم علی الدوام و قیام کذالک و قلت الطعام و الکلام
و منام و صحبت مع الانام و مواظبت بر وضوء و در جمیع حالات و دخول
و بیداری و ترک الغفلت و رابطه قلب بشیخ با رعایت
این اداب چون در خلوت در آید در حالة الدخول پای راست
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم گوید قل اعوذ برب الناس
سه مرتبه و چون پای چپ در آرد بگوید اللهم انت ولیی فی الدنیا
والاخرة کن لی کما کنت لنبیک محمد صلی الله علیه وسلم وارزقنی
محبتک اللهم ارزقنی محبتک واشغلنی بجمالک واجعلنی
من المخلصین اللهم افتح لنفسی بجذبات ذاتک یا الله
لا رب لا الوتر یا فرد وانت خیر الوارثین بعد از ان بر
مصلی بایستد و یازده بار بگوید انی وجهت وجهی للذی فطر
السموات والارض حنیفا وما انا من المشرکین و بعد شش
نماز بگزارد و بعد رکعت اولی بعد از فاتحه آیت الکرسی یکبار و در
ثانیه بعد از فاتحه آمن الرسول بخواند بعد از ان سجده رود

و بعد از سلام درود کوشش نماید و پانصد مرتبه بگوید یا فتاح بعد از آن
در کار خود مشغول گردد و در روزی از آن حضرت مولانا رسیده که یکه طریق
لباس پوشیده در خلوت نشیند فرموده اند که جامه پاک نظیف و
چنانچه [illegible] پوشیده بخلوت رود و با فقر ذات نیز لطف خوبی فرموده اند

فصل برای دریافتن حال صاحب القبر فرموده اند چون در مقبره درآید
دو رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت سوره انا فتحنا خوانند بعد از آن
رو بروی میت نشسته سوره ملک خوانند و بمیت نزدیک شوند
یازده بار گوید سوره فاتحه بخوانند و بمیت نزدیک شود و یازده بار گوید
یا رب یا رب بعد از آن یا روح گویان ضرب آسمان کند و یا روح الروح
گویان ضرب بر دل زند تا که ای شرح صدر و کشف باطنی در نماید
منتظر باشد چنانچه از صاحب قبر بر وی واقف گردد و برای حصول
مرادات و دفع مشکلات صلوة بر پا می نماید که [illegible] نیکو و
ست طریق گذاردن او آنست که در شب چهارشنبه یا پنجشنبه یا جمعه
دو رکعت نماز گذارد و در هر رکعت اول بعد از فاتحه سوره اخلاص
صد بار بگو و در رکعت اول بعد از فاتحه صد بار و سوره اخلاص یکبار
صد بار گوید و در رکعت ثانیه فاتحه صد بار و سوره اخلاص یکبار
و صد بار بگوید ای آسان کننده دشوارها و ای آسان کننده مهم

تمت

و نه یکبار و شصت خوانند لا اله صد بار و درود بر جناب سید المرسلین الانبیا

پس بخوانند حق تعالی را اگر بنور دل و جان ثبت نشود این فعل کرده

شیر برنج کنند و اشیای خوش و دیگر دان اندازند و الله تعالی را بیخ

بار بحاجت خوانند ان شاء الله تعالی بهود عا او ستنی خوانده شد فصل

حضرت مولانا قدس الله سره در طریق شریف [illegible] اذکاری که بانی [illegible]

تلقین فرموده اند پانیش [illegible] لطایف که در طریقه علیه قادریه

مرقوم شد اگر گشت و در طریقه کبرویه ذکر جهر بطرزیکه در طریقه علیه قادریه

مذکوره نموده مشغول کرده اند تا بخ از حضرت مولانا اذکاریکه در طریقه

شطاریه بتلقین و اجازه بفقیر ارشاد کرده اند بنه البعض از ان تعلیم

اعدده میشود باید شخص طالب ذکر ان را با نواع شش نوع اول جلسه مذکوره

طریقه قادریه با رعایت آداب آن بر شتر زانوی چپ بر [illegible]

بدو از انجا بر زانوی راست گذارند الله را بر کتف راست رسانند

الا الله بر زانوی چپ ضرب نماید و لفظ الا الله گویان بر اعضای مذکور

گذرانند طرز [illegible] بهر دو زانو گذارند و بر [illegible] ضرب نماید و لفظ [illegible]

از راکشید [illegible] تکمیل دست دهد باز از شروع [illegible]

معنی چنانچه مذکور گشته [illegible] مولانا قدس الله سره در وقت

عنایت تلقین فرموده اند که در حال نفی وجود دارد و انگشت [illegible]

شهد

ساخته باشد نوع دوم ذکر چهار ضربی و طریق ادا آنست که کلمهٔ لا اله را از جانب
چپ کشیده بجانب راست و در دوران چندان کشد که ضربات ثلثه دیگر
در آید و کلمهٔ الا الله ضرب چهارم بر دل زند و مرتبه کند و ضربات ثلثه در
کلمهٔ نفی اشارتست بر نفی سه خطرات شیطانی و نفسانی و ملکی است و
ضرب چهارم در کلمهٔ لا اله اشارتست بر اثبات خطرهٔ رحمانی ضرب اول
بر زانوی چپ اشارتست ضرب دوم بر زانوی راست اشارتست بر نفی
خطرهٔ نفسانی که میان نفس و شیطان مقابله است ضرب سیوم بر کتف
راست اشارتست بر نفی خطرهٔ ملکی که بر کتف راست محل فرشته
کاتب خیرست ضرب چهارم بر دل اشارتست بر ثبوت خطرهٔ رحمانی
و باید که هر یک خطره علحده نفی کند چونکه خاطر مثبت میگردد
بلفظ که جمع را شامل باشد نفی سازد چون لا معبود یا لا مقصود
یا لا موجود و همین اخر ملاحظهٔ اهل وحدتست چون در آن ملکه شود
در ذکر اسم ذات مشغول گردد با ملاحظهٔ این سه صفات سمیع
بصیر علیم این صفات امهات ذاتیه گویند بدین ترتیب الله
الله سمیع الله بصیر الله علیم الله این ترتیب را نزول گفته گویند
باز عروج کند بدین ترتیب الله علیم الله بصیر والله سمیع

و باز نزول کند بمکان اسم بریں طریق در خاطر تصور ملاحظه نموده باشد تا که ملکه حاصل
گردد و خیال جمله مطلق ذکر کرده تا بطریق تصور او را انبار به دو نظر دل دایم بر روی [illegible]
شیخ دارد باید دانست عروج و نزول بدین معنی که از سینه بجانب چپ علیهم الله باید رو
لذا علیهم سینه شیخ بطرف مرور دو نزد است که لطائف اول در مرتبه علم و عقل و شهادت
میباشد و اینمقام نزول است پس بعد از آن مرتبه بمقام غیب ترقی مینماید
در نزول حقی [illegible] اینمقام عروج است پس نزول نموده در مقام شهادت
می آید این مقام صحو است سکر را درین مرتبه گنجایش نیست و سلطنت
را جای نه چه اینمقام است در نزول اولیا و مقام عدالت است گفتن
مشایخ بعد از آن که ملکه شود در آن اسم ذات بالله تعالی صفات [illegible] دم
مشغول گردد طریق او در طریقه علیه [illegible] معلوم گشت باید دانست و
شغل باطنی بر انواعست بعضی به بدل صورت شیخ را دیده در دل
نگاه دارد و نظر دل بران گیرد و بعضی بر نگاه داشتن نفس بنقطه
اسم جلاله و غرض از آن جمعیت خواطر است تا بر آن نشست [illegible] نگرد
و تعلق بمرشد دارد هر چه فرماید بران عمل باید نمود فصل بیان طالب
صادق از ذکر جلی بلکه باید بخفی دایم مشغول شود و چون از ذکر خفی

ملدل گیرد بمراقبه مشغول گردد و طریق قعود مراقبه مشایخ نقشبندیه فرموده
اند نقل بهیئة قاعده صلوة داده اند دوم بر دو سرین نشستن و هر دو
زانو ایستاده کردن سیوم مربع دست شوی کردن پس نشیند بر هر دو کتف
قریب کرده بر مطلب جمع کند همچون میت زنده کان حیا من الله بنشیند و
سر فرود انداخته و هر دو چشم بسته و دل گرد آورده و نظر بر دل نگاه داشته
توجه بحق آورده بداند که حق تعالی حاضر و ناظر است و معنی اینی با من است در
ملاحظه چنان حوض نماید و مستغرق گردد که بکلی از شعور بی شعور گردد
و گفته اند که اگر این علم طریقة العین بر دوام مراقبه باشد بیت تا با خود
ی ای نگار هرگز نتوان بدوست پیوست + بیخود چه شوی
ز خود برائی بوئی ز رسید ز آشنائی و دیگر مراقبه الله تعالی چون حاضر و
ناظر باشد دانند مراقبه اصغا گویند و چون فنا و محویت روی آرد مراقبه
فنا و مراقبه توحید خوانند باید دانست که در ذکر معنوی و حقیقی کامل جمیع
حواس خمسه باطنی معطل نمایند باین معنی که هرگز ادراک چیزی نشود که
الله تعالی و این خلوت متخیله است و گاه ادراک حضرت شود که آن حقیقت
ذاتی و صفاتی است و حکمت و هو معکم اینما کنتم و هر حسب
تجلی جمال حق ببیند من غیر استدلال استفهام مشاهده است باید

دانست

دانستنی است بعد از سیر و سلوک چنین معرفت دست دهد اول نظر معرفت درین راه
از صنع بصانع خود رسد بعد با هیچ صنع با صانع نخواهد یافت ما رأیت شیئاً الا
و رأیت الله بعده او معه او فیه در مرتبه دوم نظر معرفت او از صنع و صانع
بصنع خواهد آمد ما رأیت شیئاً الا و رأیت الله قبله و در مرتبه سوم هر یکی
بود و هیچ صنع در میان نباید درین منزل سر من عرف نفسه فقد عرف ربه
ظاهر گردد فصل در انتهای سیر سلوک و فنای اتم در جمیع طرق حال صوفی از دو کار
خالی نخواهد بود یا باستغراق در شهود جمال و در حضور مطلوب ما وراء
دست دارد و استهلاک بالکلیه علی الدوام یا رجوع بدعوت خلق سوی
حق جل مجده باین معنی که ظاهر سالک او بخلق باشد و باطن او بحق طایفه
اول اصحاب سکر است و طایفه ثانیه از اصحاب صحو و گفته اند که
اولیاء مستهلکین را در شهود مطلوب نیز توجه بعالم پیدا شود و علم بر ایشان
بلکه اختلاط با ایشان پس معنی الاستهلاک بالکلیه در شهود
مطلوب علی الدوام چه باشد و فرق ما بین مستهلکین بالکلیه و
مرجوعین چه بود وجه الاستهلاک و توجه علی الدوام عبارت از توجه
روح و نفس است و معاد شعور بعالم و اختلاط با ایشان بحواس و قوی
است که از تفاصیل لطیفه خلقی اند پس لطیفه مجرد در شهود مطلوب

علی الدوام و مستهلک است و تفصیل باقی بر شود سابق غیر از دداورد فتور
بوجه من جمیع الدعوت بخلق بر جوع نفس است بتوجه سوی خلق تا مناسبت
صورت گرفته الله تعالی ده ذات ده لوجود ایدلو شبه نزد نفس اما قلب
مجازی تعلق است و قلب مجازی را با قلب حقیقی نیست و اورا بروح و درخ
را با اصل جمیع زنبود فنا ت وارد ده بروح و القلب حقیقی میرسند و از
القلب مجازی وارد بنفس و لذا القوی و جولعج فصل تلون احوال از
عدم فنای لطایف است و ایقاء حق بر لطیفه سیر قریب است لذا ان بلطیفه
اعلی لیس که تلوین در مقام قلب بظهور النفس است و در مقام روح بوجه
قلب است و در سر بوجه روح و لقبا و که اهل تمکین را حاصل است اقربه
فنا ان است و رجوع شان بخلق بعد عروج پس فنا و تمام و عروج
کامل بس است لکن قطب را که صاحب استعداد تام است که بیخ رتبه عروج
را فرو نگذاشته است رجوع تام شامل صحیح تفاصیل مقالست و
فضل القلم شکسته رقم و کاتب این کتاب ملا سلطان علی ولد ملا شنبو دراز
رنگریز صحیح است بیت خط نوشتم بخط پاک جلی تبنده خاتم
سلطان علی و باقی خیر یا کریب العباد نست تمام شد تحریر بتاریخ
هشتم ماه صفر المظفر ۱۳۲۲ سنه بدست خط سلطان علی غزنی
۱۲۲۴
۱۲۲

اول فیض حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علیه الصلوة والسلام نخل مروارید
سالک می‌برد و آنکه سردی داده تیز و ریاحین از بدو حال در نظرش رنگ
می‌آید و جان تر می‌شود و طبع طالبان رتبه برتر برندارم ایشان حصول
می‌شود از بسیاری سردی دیگر فیض ولایت حضرت موسی و عیسی علی نبینا علیهما
عالم لطیف و السلام از حضرت موسی اشعه بر داشته شبه طور حضرت عیسی
از قلب برداشته می‌شود و سرد و برابر بر قند تا بالا بنهایت دیگر نوعی
که فیض ولایت عیسی علیه السلام بر شانه چپ قوه مرد ش از بالا می‌آید
تا بپاسین سینه می‌رسد تمام سینه پر نور می‌شود در حضرت موسی علیه السلام
از بالا نور می‌آید بر شانه راست تا به درون سینه پر نور می‌شود در شانه
راست تا به درون سینه می‌رود تمام سینه پر نور می‌شود دیگر فیض
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم که منتهی ولایت حضرت محمدی
شانه ادا شت که جمال او سر ظهور می‌گردد چنانچه باران می‌بارد